



افق استراتژیک (دورنمای کار)

از مباحث پلنوم ۱۰ کمیته مرکزی
حزب حکمتیست

مظفر محمدی

بحث من بر سر تعیین استراتژی حزب نیست. استراتژی حزب حکمتیست سازماندهی انقلاب کمونیستی و کارگری در ایران است. حزب برنامه عمل، اصول و شیوه کار رهبری کمونیستی، مصاف های دوره ای و سیاستها و تاکتیکهای مشخص برای رسیدن به این هدف را دارد. بحث این است، چکار باید کرد که استراتژی و افق دورتر، ناظر بر سیاست، تاکتیک و فعالیتهای روزمره باشد و در میان مشغله و کارهای روزمره و خرد گم نشود، چطور میتوان از دنباله روی از وقایع اجتناب کرد و نگذاشت طبقه کارگر و جنبشهای اجتماعی دنباله روی سیاستهای بورژوازی گردند. چکار باید کرد و چطور باید کار کرد که افق کارگری و کمونیستی در میان افق های گوناگون گم و فراموش نشود. بی افقی و یا گم شدن افق، دنباله روی، جنبش همه چیز و استراتژی هیچ، تاکتیک پروسه و یا تبدیل شدن استراتژی و افق به آرزو و... در سنت چپ پس از شکست انقلاب اکتر، رایج، معمول و حتی مسلط بوده است.

برای طیفی از چپ بی افقی و محدودنگری خود یک افق است. و برای بخشی دیگر اگر افق و دورنمایی هم روی کاغذ وجود داشته باشد، بیشتر بیان آرزوها و اهدافی دست نیافتنی است. برای آینده دور است. نمونه های هر دو مود زیاد اند. برای مثال وقتی منشور چریکها را میخوانی مبارزه مسلحانه برای آنها هم استراتژی و هم تاکتیک است. اگر از آنها میپرسیدی که مبارزه مسلحانه برای چه و در خدمت چه؟ میگفتند: مبارزه مسلحانه میکنیم تا مردم فقیر و محروم و مظلوم شورش کنند و رژیم را ببندازند و بعد هر کس دیگری هم آمد و بد بود باز مبارزه مسلحانه میکنیم. مبارزه مسلحانه هم استراتژی است و هم تاکتیک. این بی افقی محض و مبارزه مسلحانه تا مردن است، چون پیروزی ای تعریف نشده و پیروزی در کار نیست.

برای احزاب دیگری از طیف چپ که

دیدار هفته در تلویزیون پرتو

کوروش مدرسی

درباره پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب حکمتیست

۱ - بحث در باره گزارش و جمع بندی فعالیت های حزب

پرتو: هفته گذشته پلنوم دهم کمیته ی مرکزی حزب حکمتیست برگزار شد. با توجه به اطلاعیه ی پلانی پلنوم بحث گزارش، که خود شما ارائه دهنده ی آن بودید، بخش عمده ای از وقت پلنوم را به خود اختصاص داد. لطفاً کمی در مورد موضوع و اهمیت آن توضیح دهید.

کوروش مدرسی: مباحث گزارش و جمع بندی از فعالیت حزب در دوره ی اخیر هر دو، بخش مهمی از وقت پلنوم را به خود اختصاص دادند. گزارش این دوره، همه عرصه ها را دربرداشت. عرصه های فعالیت حزب در حیطه فعالیت کمیته تشکیلات کل کشور، تشکیلات های کردستان، خارج کشور، و همینطور در عرصه های تبلیغات، تشکیلات، مالی و غیره. این گزارش توسط مسئولین مختلف تقسیم پلنوم شد. معرفی عمومی گزارش با من بود. گزارش یک دید عمومی از فعالیت حزب را مقابل **صفحه ۳**

پلنوم دهم حزب پلنومی متفاوت

گفتگو تلویزیون پرتو با اسد گلچینی

پرتو: چهار روز پلنوم، چهار روز بحث گرم و پرشور اعضا کمیته مرکزی. چرا چهار روز و ویژگی این پلنوم چه بود؟

اسد گلچینی: چهار روز پلنوم شاید برای رسیدن به همه مسائلی که رهبری حزب حکمتیست باید به آن جواب میداد یا آنها را بررسی میکرد، کم بود. در این چهار روز پلنوم حداکثر وقت را به این اختصاص داد که بتواند به اتفاقات سیاسی و اجتماعی که در ایران رخ داده بود و کل اعتراضاتی که در چند ماه اخیر شکل گرفته بود و حزب حکمتیست در مرکز این اتفاقات بود، در آنها شرکت داشت و دخیل بوده بپردازد. از این لحاظ این پلنوم متفاوت بود. بسیاری از پلنوم ها شاید با این پلنوم فرق داشت به این دلیل که بسیاری از مسائلی که در جامعه اتفاق افتاده بود مستقیماً به حزب حکمتیست و به رهبری این حزب ربط داشت. به سیاستهایی که حزب حکمتیست در چند سال اخیر داشته. فعالیتهای یا اتفاقاتی که مستقیم یا

صفحه ۵

مؤلفه جدید اوضاع سیاسی

(سخنرانی در پلنوم دهم حزب حکمتیست)

رحمان حسین زاده

قرار نیست یک بحث علی العموم در مورد اوضاع سیاسی داشته باشیم. بلکه موضوع اینست مؤلفه یا مؤلفه های جدید اوضاع سیاسی چیست؟

ابتدا باید از خود پرسید مؤلفه جدید نسبت به چی؟ نسبت به چه دوره ای؟ و یا چه روندی؟ آیا منظور اتفاقات جدید است؟ مثلاً همین مورد اخیر انتخابات مجلس اسلامی و دست بالا پیدا کردن مجدد جناح خامنه ای - احمدی نژاد مؤلفه جدید است؟ یا تحریم اقتصادی سوم ایران؟ و یا موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی و افزایش نقش او در تحولات منطقه؟ ما قبلاً این اتفاقات را پیش بینی کردیم، به نظرم اینها مؤلفه شاخص و جدید این دوره نیستند. کسی میتواند اینها را روندهای جدید بنامد و استدلال هم بکند. من فکر میکنم در این مقطع و این پلنوم مشخص باید بر روند و یا روندهای جدید بعد از کنگره دوم فوکوس کند. چون اوضاع قبلتر را در کنگره دوم ارزیابی کردیم و جهت و تشخیص درستی داشتیم.

صفحه ۱۰

اطلاعیه پایانی

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری حکمتیست

صفحه ۱۶

زنده باد سوسیالیسم



برنامه هم دارند همین است. ظاهراً بخش حداکثر برنامه، استراتژی عمومی و غیره وجود دارد اما در عمل کارهای دیگری انجام میشوند. حزب تبلیغات میکند، آکسیون میکند، باز هم آکسیون میکند، کمپین ها و مراسم های به مناسبت های مختلف دارد، کارگر و جوان و زن هم اعتراض و مبارزه میکنند و همینطور تاکتیک پروسه ادامه دارد. گاهی اوج میگیرد و گاهی حسیض. به این ترتیب چند ده سال میگذرد و باز همه چیز سر جایش است. استثمار، کار مزدی، فرودستی زن، کار کودکان، فقر و بیکاری و فحشا و اعتیاد و استبداد... و باز حزب آکسیون میکند و کارگر هم اعتراض میکند و دستگیر میشود و کتک میخورد و بیکار میگردد و میمیرد... این سرنوشت محتوم همگان است ظاهراً. بی افقی و با وقتی افق و استراتژی آرزو است، دیگر دخالت برای تغییر چیزی و نقشه پیروزی داشتن در این سنت معنای عملی ندارد.

برای بورژوازی مساله متفاوت است. استراتژی برای بورژوازی یعنی قدرت سیاسی همین امروز، همین حالا. حفظ قدرت، انباشت سرمایه، و نظم سرمایه داری در همه ابعاد اقتصادی، فکری، سیاسی، فرهنگی و غیره. این شاخص و محک همه چیز است. در کریدورهای کاخ سفید و کرملین و الیزه و پنتاگون و غیره روزمره استراتژیستین های بورژوازی برای طبقه خود در کشورشان و در جهان افق، استراتژی و سیاست تعیین میکنند. مواظب هستند بر متن وقایع جدید این افق را سیقل میدهند و ابدیت میکنند و راه نشان میدهند. فرصت را دریابیم نیکسون گوشه کوچکی از نگاه استراتژیک کاخ سفید و پنتاگون به سرنوشت جهان است.

استراتژی برای بورژوازی امری مربوط به آینده نیست. امری است مربوط به امروز. بورژوازی به رهبری امریکا میخواهد نظم نوین برقرار کند بر این اساس، سر و ته این نظم را به لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی تعیین میکند. از محلات و کارخانه ها و مدارس و مهد کودکهای کشور خودش که چقدر مالیاتها را بالا ببرد و سوبسیدها را کم کند تا

تعیین تکلیف و جابجایی قدرت های حکومتی هر جا لازم شد و یا نیاز به تجدید تقسیم جهان و غیره را مد نظر داشته و برایش نقشه عمل تعیین میکند..

به عنوان مثال، برای تحقق این استراتژی امریکا باید طالبان را بردارد، صدام را ببندازد، اگر بتواند به ایران حمله نظامی بکند یا محاصره اقتصادی به عمل آورد...، اینکه چقدر این استراتژی به ثمر مینشیند و نظم مورد نظر را متحقق کند به جایی خود، اما در ظرف چند سال همه این کارها انجام میشود و همه موانع بین المللی را دور میزند و حاشیه ای میکند.

اما در سنت چپ پس از شکست انقلاب اکتبر تا کنون دنباله روی از افقهای سیاسی طبقات دیگر و از بورژوازی بطورکلی، جای تلاش برای تغییر و تامین آزادی و برابری و لغو کارمزدی را ولودر گوشه ای از جهان گرفته است.

چپ غیر کارگری و غیر کمونیستی که انقلاب کارگری و کمونیستی را از دستور خارج ویا موکول به محال کرده است، چپی که قرار گرفتن در حاشیه جوامع و حاشیه قدرتهای بورژوازی را پیشه کرده و به آن قانع است، چپی که جناح چپ بورژوازی برای اصلاح و روتوش آن میشود و یا سرگرم کارهای خرد و ریز و نامربوط به جامعه و سرنوشت بشر است، چپی که تخیلات خودش را به جای واقعیات جامعه میگذارد و هپروتی و مریخی میشود... این چپ به افق استراتژیک، به دورنما و در نتیجه به پیروزی نیاز ندارد. پیروزی برای این چپ یا در دستور نیست و یا آرزویی دست نیافتنی است.

مساله این نیست که این احزاب و بدنه آن بویژه کار نمیکنند و خسته نمیشوند. اما افق ناظر بر این کار دستیابی به پیروزی نیست. اگر جنگی و جدالی هم در کار است، جنگ جنگ تا مردن است. آکسیون پشت آکسیون است و از این اعتراض تا اعتراض دیگر و از این اطلاعیه تا اطلاعیه بعدی و این مطلب نوشتن تا مطلب دیگر... گویا استراتژی امری مربوط به آینده است. آینده دور و حالا حالا ها کار میخواد و شاید هم اصلا نشود. این اصل ماجرا است. مهم نیست چقدر در مورد انقلاب

کمونیستی و سوسیالیسم و طبقه کارگر و غیره گفته میشود، که این هم گفته نمیشود، اما تحقق آن امری است دور و دور از دسترس..

مساله این است که حزبی با رهبری و آدمهایش چه چیزی را برای خود و جامعه در نظر دارد. چه ابعادی از کار و چه ظرفیتی و به چه قانع است یا نیست. چقدر مدعی است و چقدر بلندپرواز است. در جبهه ای که میجنگد چقدر حواسش به دشمن مقابل و جناحها و پشت سر است. چگونه پیروزی را در جنگ ها و مصاف های معین معنی میکند و جلوروی جامعه میگیرد و چگونه خوشبینی و امید مردم به پیروزی را نمایندگی میکند...

چپ جامعه ما را نگاه کنید. به او میگوی امریکا اگر ایران را بزند همه چیز بهم میریزد و سناریوی سیاه میشود. یکی میگوید نه، نمیزند و دیگری میگوید اگر بزند ما به نفع انقلاب از آن استفاده میکنیم. این بی افقی و یا افق انتظار است. چون خودشان قرار نیست کاری بکنند. حتی اگر کسی هم سرنگونی جمهوری اسلامی را در نقشه اش گنجانده باشد اما در عمل صد تا اما و اگر دارد. فعلاً همینقدر زورمان میرسد، خاتمی سر مردم کلاه گذاشته، یک عده مردم را منتظر حمله امریکا نگه داشته اند، عده ای پرچم رفراندوم و فدرالیسم و کسانی هم از زاویه دیگر پرچم یک میلیون امضا و از این قبیل دارند و مردم هم دنبال این و آن تقسیم شده اند، این دوره هم دوره قدرت جمهوری اسلامی است و ... پس باید صبر کرد ببینیم اوضاع چه میشود. این متد و روش کار، آینده نگر نیست و به استقبال مسایل آتی جنبش نمیرود، بگذار ببینیم چه میشود است!

گفتم، برای بخشی از این چپ استراتژی بیان آرزوها است. برای فردا است، نه افقی ناظر بر کار همین امروز. امروز کار دیگری میکنم، نه یک سری کارهای به هم پیوسته در خدمت یک افق و استراتژی معین. و معیار اینکه چقدر پیش رفته یا نه این است که چقدر به آن افق و استراتژی نزدیک شدم یا دور. پیروزیهای کوچک اگر حاصل شوند، در خدمت یک پیروزی

بزرگ نیست. پیروزیهای کوچک اهمیت دارند و لازم اند. بدون این پیروزیهای کوچک، پیروزی بزرگ به دست نمی آید اما به شرطی که این پیروزیها مانند جویبارهای بهم پیوسته به رودخانه و دریاچه برسند و الا هر کدام چند صد متر آنورتر خشک می شوند و به زمین میروند.

بدون افق استراتژیک کار کردن جنگ کور است. در بهترین حالت برای روز و هفته و شاید ماه نقشه داری. امروز آن تپه را میگیرم، فردا آن دره را تا ببینم چه میشود. حالا بگذار بهر قیمت، جمهوری اسلامی سرنگون شود شاید ما هم دستمان جایی بند شد!

افق استراتژیک داشتن یعنی چند گام جلوتر از وقایع بودن. یعنی بخشی از آینده را دیدن. اما نفس چند گام جلوتر وقایع را دیدن هنوز کافی نیست. این آینده را باید ساخت. اگر اتفاق بدی میافتد باید جلوش را از همین حالا گرفت. اگر کار مهمی باید انجام بشود باید انجام داد... نفس جلوتر از وقایع صرفاً نظری نیست. بدوا نظری است. اما من گفتم و نشد نیست. باید گفت و انجام داد. فال بینی و پیشگویی بلایا نیست. حتی بشر توانایی پیش بینی بلایای طبیعی و مقابله با آن را دارد، اگر واقعا زندگی بشر مینا باشد نه منافع سرمایه و سود مثنی بورژوازی ضد انسان.

کمونیست ها بگویند نتیجه حمله امریکا به عراق سناریوی سیاه است و بعد خودشان بنشینند و تماشا کنند و بگویند نگفتم سناریوی سیاه میشود! بالاخره یکی پیدا میشود بگوید، خوب، کاری میکردی یا کاری بکن! اگر بخواهم در یک کلام بگویم آنچه که مارکس گفته است آینه کار و زندگی ما است. "کار کمونیستها تفسیر جهان نیست، تغییر آن است." باید ملزومات و شرایط تغییر را فراهم کرد. نه این که منتظر شد فراهم شود، باید فراهم کرد.

بهر حال توافق بر سر این مساله خودیک افق است. اجازه بدهید در همین رابطه و تا آنجا که به حزب حکمتیست مربوط میشود نکاتی را که فکر میکنم کلیدی اند خاطر نشان کنم.

کوروش مدرسی...

پلنوم گذاشت و پلنوم راجع به آنها بحث کرد.

برای کسی که تفاوت بین یک حزب سیاسی با یک جمع کوچک و یک محفل، و یا فرق حزبی را با فعالیت غیرسازمانی و نامتشکل را نداند، پراتیک و دستاوردهای امروز حزب حکمتیست این تفاوت را نشان میدهد. این حزبی است که تهران را به منچستر وصل می کند، سندنج را به کلن و لندن وصل می کند، بخش مهمی از فعالیت سیاسی چپ در ایران و حتی در خارج را با کمک این ساختمان و شبکه توانسته است بهم متصل نگه دارد و فعالیت سیاسی را واقعا به یک پروژه ی واحد برای خود تبدیل کند. این حزبی است که یک سر فعالیت هایش در تورنتو و منچستر است، سر دیگرش در تهران، اصفهان، شیراز و سندنج. حزب است که همه اینها را مقدر کرده است.

این امر از دو طریق امکان پذیر شده است؛ اول خود موجودیت سازمانی حزب: اگر حزب نباشد این کارها انجام پذیر نیست. دوم عروج چپ در جامعه و حزبی که محمل عروج چپ در جامعه ایران شده است. بعد از دهه شصت، چپ در سیاست ایران هرگز با این ابعاد پا به میدان نگذاشته بود. بخش زیادی از چپی که امروز به جلوی صحنه جامعه آمده است خود را کمونیست و مارکسیست میدانند و خود را با این حزب تداعی می کند و آرمان خود را متعلق به آن می داند. این حزب تا اندازه ای در آن جنبش نفوذ کلام دارد. لذا این موقعیت کاملا جدیدی برای حزب ما است.

ما قبلا در حزب کمونیست کارگری هم در چنین موقعیتی نبوده ایم. حزب حکمتیست از محبوبیت علی العموم در میان چپ درآمده است. امروز دیگر بخش زیادی از کانون های فکری و کمونیستی ایران، خود را با منصور حکمت و البته از کانال ما با منصور حکمت تداعی می کنند. این که این تداعی کردن تا چه اندازه منطبق است با خط منصور حکمت یا ما، بحث دیگری است.

اما بطور واقعی این اتفاق افتاده است. و این نقطه شروع مهمی برای کمونیسم در ایران است.

این واقعیت ها، مسائل کاملا جدید و عیدیه ای را در مقابل حزب ما قرار می دهد که نمی توان منتظر بود تا خودبخود و در پروسه حل بشود باید برای این مسائل نقشه داشت. باید به سوالات پیش رو پاسخ داد. سوالاتی که برای ما مطرح اند و ممکن است برای دیگران یا مطرح نباشند و یا سوالاتی بشکل آکادمیک و کلی مطرح باشند. در حالی که اینها برای ما به سوالات عملی و بلاواسطه روز تبدیل شده اند که پاسخ می طلب اند. سوالاتی که بسیاری از آنها برای ما آشنا نیستند. پاسخ ها و تجربه هایی هم که وجود دارند مربوط به تجربه های قدیمی اند. مثلا در این زمینه به تجربه بلشویک ها میتوان اشاره کرد که آن هم در دوره ای بود که چنین فعالیت هائی در روسیه و یا اروپا، از پایه با وضعیت دوران ما متفاوت بوده است. و یا تجربیات خودمان در ایران و در مبارزه در کردستان که در مولفه های متعددی با شرایط امروز متفاوت است. به هر حال این مسائل به فکر کردن، تمرکز قوا و تمرکز حواس رهبری حزب نیاز دارد. برگزاری این پلنوم برای یافتن راه حل مسائل پیش روی حزب ضروری بود.

حزب ما قبل از پلنوم متوجه این واقعیت شده بود که به موقعیت قوی تری، نسبت به بقیه نیروهای چپ، دست یافته است. این بالا رفتن در عین حال حزب را در مقابل پرتگاه های سهمناک تری هم قرار داده است. وقتی کسی در کف دره ای در حال رانندگی باشد شاید تصادف و خارج شدن از جاده و خطرات جدی مواجه اش نکند، اما یک اتفاق برای ما می تواند با سقوط همراه شود. یک اشتباه می تواند به لطمات بیشتری منجر شود.

در نتیجه رهبری حزب ما در این پلنوم به درجه ی زیادی روی همین بحث تمرکز کرد. شاید از چهار روز زمان پلنوم، سه روز و نیم آن را رفاقا به صورت فشرده به جنبه های مختلف این موقعیت جدید پرداختند، صحبت کردند، اظهار و تبادل نظر کردند. این

بحث ها هنوز ادامه دارد و باید به یک سر انجام منطقی برسد.

پرتو: اگر اجازه بدهید قبل از پرداختن به ادامه بحث پلنوم، به طرح یکی دو مورد پردازم که شاید برای خیلی ها سوال باشد. از جمله اینکه چرا حزب حکمتیست محمل عروج چپ شده است؟ چرا چپ های دیگر نه؟ حزب حکمتیست چه چیز ویژه ای داشته است؟ آیا این ادعا، ارزیابی جامعه نیز هست؟

کوروش مدرسی: این ادعای ما نیست. اگر شما بروید یک چرخی در تهران بزنید و یا اخبار و اظهارات وزارت اطلاعات را تعقیب بکنید، در جمع چپ ها بگردید و سری به آنها بزنید، درجه نفوذ و درجه ی اعتبار حزب حکمتیست را خواهید دید. این جای خوشحالی است. نه به سادگی بدست آمده و نه اتفاقی است. محصول تلاش است. گرچه کمونیسمی که منصور حکمت مبلغ آن بود در دوره های مختلف همیشه در کمونیسم ایران وزنه مهمی داشته است و در کانونهای فکری چپ ایران پدیده ی شناخته شده و مطرح بوده است، اما موقعیت امروز حزب حکمتیست، محصول پراتیک خود حزب است، محصول خط آن است، محصول سیاست هائی است که در پیش گرفته و یا نگرفته است، محصول تلاش های واقعا شبانه روزی، تلاش تا پای جان، زندان و شکنجه و رهبری، شجاعت و تلاش تعداد زیادی از کادرهای کمونیست در این حزب، از بندرعباس تا تورنتو و لس آنجلس بوده است. چه آنانی که در ایران تلاش و فعالیت و کار کرده اند و چه آنان که در خارج، چه آنان که تلویزیون راه انداختند، نشریه منتشر کردند، نوشتند و تحلیل و تبلیغ کردند، چه آنانی که از معاششان زند و به این حزب کمک مالی کردند. سه، چهار سال پیش که در آغاز این راه بودیم و حزبمان را دوباره ساختیم واقعا در سربالایی بسیار تند و در یک موقعیت بسیار نا مطلوب قرار داشتیم و میتوان گفت که از صفر شروع کردیم.

از این نظر موقعیت جدید حزب،

محصول پراتیک خیلی آگاهانه خود این حزب است و هیچ تصادفی در کار نبوده است. اگر حاصل کار تماما مطابق نقشه ما نیست، اما در هر صورت حاصل چفت شدن سیاست و پراتیک این حزب با نیازهای یک جنبش چپ و کمونیستی در ایران است که دارد عروج می کند و به جلوی صحنه آمده است. جنبشی که نگاه می کند ببیند با کدام یک از سنت ها و احزاب سیاسی خوانایی بیشتری دارد، با کدام جریان نزدیکتر است، با کدام جریان سوالات اش یکی است، جواب هایش و مشغله هایش یکی است. می بینید و انتخاب می کند. بنظر من موقعیت ما حاصل این انتخاب است.

این برای حزب ما نقطه شروع خوبی است. هر چند برای به انجام رساندن یک انقلاب سوسیالیستی در جامعه ایران مطلقا کافی نیست اما حزب تا همین اندازه هم به آن افتخار می کند. خیلی ها با امکانات بسیار بیشتر از ما نتوانسته اند به همین نقطه هم برسند.

پرتو: مورد دیگر خارج از بحث پلنوم این است که بعضا خطاب به حزب حکمتیست گفته میشود؛ شما قبل از اینکه سیاست روشنی داشته باشید که به مردم بگوئید چه بکنند، می گوئید چه نکنند! مثلا مردم در آذربایجان، زنجان، اردبیل و در جنوب ایران و . . . به خیابان ها می آیند و علیه جمهوری اسلامی شعار می دهند و احزاب مختلف از چپ و راست هم پشت بسیاری از این تحرکات هستند و مردم را تشویق و تحسین میکنند. آنوقت حزب شما به مردم پیام می دهد که با آنان همراه نشوید، اشتباه نکنید، این راه را نروید و . . . نظر شما چیست؟

کوروش مدرسی: ببینید این بکنید و نکنید ها هر دو، دو روی یک سکه اند. ما هر وقت خطاب به مردم گفته ایم یک کار را نکنند، در عین حال آلترناتیو آن را هم گفته ایم و گفته ایم که چه کاری بکنند. این از منطق و منفعت طبقاتی ما ناشی می شود که حکم می کند لشکر طبقات دیگر نشویم. همین شاید یک نقطه تمایز ما با



→

تمام اپوزیسیون باشد. ما قائل به وجود توده‌ی عظیمی بنام "مردم" که همه با هم دارند کار واحدی را می‌کنند و همه با هم صف واحد انقلاب هستند، نیستیم و نبوده ایم. یک زمانی جنبشی به میدان آمد که ما آن را جنبش سرنگونی خواندیم. در حالی که همه داشتند روی واقعیت‌ها خاک می‌پاشیدند و می‌گفتند گویا مردم همه با هم و مشترکا دارند علیه جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند، و حتی بعضی اعلام کردند که این خود سوسیالیسم است، ما تلاش کردیم به کمونیست‌ها و به طبقه کارگر بگوئیم که در این جنبش طبقات مختلف و جنبش‌های مختلف حضور دارند و هر کس دارد رنگ خودش را به آن می‌زند. این جنبش ضمن اینکه خود چارچوبی دارد در عین حال هر کس در آن مشغول جمع کردن نیرو برای خود و مشغول پیش برد سیاست‌های خود است. تلاش کردیم این را بگوئیم که منفعت ما با بقیه یکی نیست. برای مثال نه تنها با هخا و الاحواز و اعتراضات ناسیونالیست‌های ترک و غیره همراه تشدید در مقابل آنها ایستادیم. اگر اینگونه به مسئله نگاه نمی‌کردیم لابد باید فکر میکردیم که این تحركات هم بخشی از ما هستند. یا دست کم در یک چیزی با آنها شریک هستیم و با هم داریم کاری می‌کنیم.

ما خطاب به طبقه کارگر گفته ایم که با اهدافی که این جریان‌ها دارند نیستیم. مگر در اعتصابات کارگری چند نفر از آنها با ما می‌آیند؟ چند نفر از آنها اعتراض میکنند؟ آنها منفعت خودشان را می‌شناسند. در اینجا طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار هیچ منفعت واحدی ندارند. ما وظیفه خود دانسته ایم که تفاوت این منافع را برجسته کنیم و بر خصلت موقت، محدود و گذرای انطباق اهداف مان تاکید کنیم. این اهداف را تعریف کنیم.

بنابراین در آن مقطع احزاب و نیروهایی که به اسم چپ و کمونیست فعالیت می‌کردند مطلقا منافع طبقه کارگر را نه تنها نمایندگی نمی‌کردند بلکه به چشم

طبقه کارگر و کمونیست‌های آن جامعه خاک می‌پاشیدند. به این اعتبار من فکر می‌کنم یکی از پایه‌های مهم نفوذ ما همین خود آگاهی طبقاتی- جنبشی و منفعت کاملا متمایز ما از همه اقشار و طبقات دیگر بوده است. هویت ما در هم جهتی مشروط، موقت و بسیار گذرا با جریان‌های دیگر برای آماده کردن طبقه کارگر و بخش اعظم زحمت‌کشان و کمونیست‌ها برای سازمان دادن جنگ نهایی است. ما اگر این اختلافات را زیر ذره بین نگذاریم نمی‌توانیم طبقه مان را برای نیردی که در پیش داریم آماده سازیم.

۲ - مسائل و مصاف‌های جدید حزب حکمتیست

پرتو: شما به موقعیت جدید حزب حکمتیست اشاره کردید و اینکه سیاست‌ها و پراتیک حزب در دوره‌ی اخیر حزب را در موقعیت جدیدی در جامعه قرار داده است. طبیعتا موقعیت جدید سوالات جدیدی را نیز مطرح می‌کند. چه مسائل جدیدی پیش روی رهبری حزب قرار گرفته‌اند؟

کوروش مدرسی: مسائل خیلی متنوع هستند. مسائلی که شاید برای ما جدید است و برای دیگران اینگونه نباشند. هر چند که ما قبلا راجع به آنها حرف زده ایم اما اکنون آنها را در ابعاد جدیدی داریم تجربه می‌کنیم. این مسائل آکادمیک و فرضی نیستند و راجع به ابعاد عملی آنها فکر می‌کنیم. موقعیت جدید ما یک بار دیگر این مسئله‌ی مهم را اکیدا پیش روی کمیته‌ی مرکزی گذاشت که حزب حکمتیست حق ندارد نسنجیده اقدامی بکند و یا حرفی بزند. چون اگر قرار باشد حرفش به پراتیک تبدیل شود، به همان اندازه که می‌تواند به پیروزی منتهی شود ممکن است به فاجعه بیانجامد. این آن موقعیت جدید است. به اصطلاح امروزی تصمیم غلط این حزب هزینه زیادی برای جامعه، طبقه کارگر و چپ دارد. روی اینترنت و امواج ماهواره ای نمی‌ماند. کار و زندگی بعضی‌ها را تغییر میدهد.

جریان‌های دیگر می‌توانند هر حرفی بزنند هر اندازه هم که نادرست و بی پایه و اساس باشد. می‌توانند هر چیزی که به نظرشان میرسد را بگویند. می‌توانند بلند بلند فکر کنند، می‌توانند آزمون و خطا کنند و... اما نمی‌توانیم اینطور باشیم. امروز هر کدام از شخصیت‌ها و یا کمیته‌های حزب ما حرفی بزنند می‌تواند مبارزه عده‌ای را پیش برده و مبارزه عده‌ای دیگر را خراب کند. این موقعیت جدید، روی تبلیغات ما تاثیر می‌گذارد. روی چارچوبی که رهبری حزب ما باید دخالت و اظهار نظر کند، حساسیت نشان دهد یا ندهد تاثیر می‌گذارد.

اینها بخشی از مواردی بود که در پلنوم راجع به آن صحبت شد. بخش دیگر از بحث‌های پلنوم مسائلی عملی را پیش روی ما گذاشته است که تا حدودی برای ما تازگی دارد. بعنوان مثال رابطه میان کار علنی و کار مخفی از آن موارد است. لنین راجع به کار علنی و مخفی صحبت کرده است. منصور حکمت هم در این رابطه بحث‌هایی دارد، ما هم حرف زده ایم. اما اینها پاسخ کافی نیستند. در شرایط مختهق ایران، کار مخفی و علنی، فعالیت حزبی و غیر حزبی، رهبری حزبی و رهبری اجتماعی و... اشکال بسیار دینامیک و متحولی به خود گرفته اند. بعلاوه حزب ما در واقع دو حزب است. یک حزب در تبعید و یک حزب در داخل ایران. فعالیت‌هایی که پیش روی حزب ما قرار می‌گیرد هم فعالیت حزبی را شامل می‌شود و هم فعالیت غیر حزبی، هم فعالیت علنی و هم فعالیت غیر علنی و مخفی.

بخصوص باید توجه کنید که امروز یک مارکسیسم علنی در ایران موجود است که اساسا مارکسیسم اینترنتی است. گروه‌ها، جمع‌ها و محافل اینترنتی‌ای که هر چه بگویند و روی اینترنت بگذارند و یا با جریان‌های خارج کشور بحث و گفتگوی اینترنتی داشته باشند و... برایشان هزینه‌ای ندارد. کسی کاری به کارشان ندارد. اما یک رهبر یا

فعال حزبی، اجتماعی و یا سیاسی در آن جامعه هویت اجتماعی اش معلوم است نمی‌تواند هر حرفی بزند و هر کاری بکند. در غیر اینصورت هم خود و هم سازمان‌اش و هم آن حرکتی را که شکل داده است را بر باد می‌دهد. برای بسیاری از احزاب و جریان‌های چپ تصور عمومی از سازمان حزبی در ایران یک سازمان منفصل و پخش است که و به رهبر جامعه تبدیل شدن به معنای اخص، که بدون یک حزب بشدت متمرکز و منضبط پشت آن ممکن نیست، مقوله‌ای مربوط به آینده‌ای دور است. اما برای ما این مسئله روز است و باید برای تناقضات امنیتی این نوع کار از جمله مسئله‌ی رهبری اجتماعی و رهبری حزبی، سازمان‌یابی، فعالیت علنی و قانونی در شرایط به شدت مختهق جامعه‌ی ایران و... راه حل مناسب پیدا کرد.

امروز در اقصی نقاط ایران نیرویی پا به میدان نهاده که در بدترین شرایط استبداد مذهبی خودش را چپ و مارکسیست میداند و حتی تا حدود زیادی خود را با حزب یا احزاب غیر قانونی تداعی می‌کند. این موجودیت جدید ممکن است بتواند برای مدت محدودی به همین صورت بماند اما نمی‌شود آن را در حالت کمانگاه داشت. باید به پدیده تحزب یافته تبدیل شود که این به یک تئوری حزبی نیازمند است. پلنوم دهم حزب بر جایگاه تحزب لنینی در این دوره از فعالیت حزب تاکید شد، منظوم مبانی و اصول است و نه الزاما نسخه برداری. این پلنوم بحث‌هایی را شروع کرد که تا کنگره‌ی آتی باید به سرانجام برسد.

در این رابطه و تا قبل از کنگره پیشنهاد داده شد که مجموعه‌ای سمینار در سطح کمیته‌ی مرکزی حزب ترتیب داده شود و همچنین کمیسیون‌هایی ایجاد شوند که در این شرایط پیچیده با ذهنی باز، منعطف، دینامیک و کمونیستی، سراغ حل مسائل جدیدی بروند که موقعیت جدید آنها را به مسئله‌ی روز تبدیل کرده است. این مسائل دیگر تنها تئوریک نیستند.

اسد گلچینی ...

غیر مستقیم به سیاست‌هایی که حزب حکمتیست اتخاذ کرده یا مشوق آنها بوده مربوط بودند. این ارتباط را بویژه در چند ماه اخیر که جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در دانشگاهها توانسته خودش را تمام قد نشان دهد و در ۱۳ آذر تلاش برای سرکوب این جنبش و باز قدرتمند تر شدن این سرکوب آن، حزب حکمتیست را بطور واقعی در مرکز این تحولات قرار داده بود. مستقیم یا غیر مستقیم حزب توانست در چند سال اخیر بنا به فعالیتی که داشتیم و بنا به سیاست‌هایی که حزب داشت به این موفیعت دست پیدا کند و این پلنوم هیچ راهی نداشت که بیشترین و شاید تمام وقت را به این مسائل و معضلات آن، سوالات جدیدی که در مقابل رهبری آن، تشکیلات آن، بخصوص که بخش قابل توجه این حزب امروز در داخل کشور است، هماهنگ کردن مجموعه فعالیت‌های حزب در ایندوره بپردازد، مسائلی که بطور واقعی مسائل بسیار جدی، جنبشی و اساسی امروز جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی، جنبش سوسیالیستی و کمونیستی هستند.

پرتو: فکر میکنید پلنوم و شرکت کنندگان آن تا چه حد توانستند این واقعیت را نه فقط لمس کنند بلکه با علم به آن موقعیت امروز حزب را بسنجند و مسائل پیشاروی حزب را در آینده ببینند؟ از این نظر پلنوم تا چه حد موفق بود؟

اسد گلچینی: به نظر من پلنوم به درجه بسیار زیادی موفق بود. این را نه تنها من بلکه تک تک شرکت کنندگان در پلنوم احساس میکردند. این نه از لحاظ اینکه ما صرفاً در مورد اتفاقاتی در جامعه صرفاً اظهار نظر کنیم بلکه بعنوان حزبی دخیل در سیاست به مسائل برخورد میشد چرا که کل رهبری حزب در این اتفاق شرکت داشتند و دخیل بودند. بخصوص در چند ماه اخیر که رژیم با هدف سرکوبی کامل این جنبش وارد یک

جدال رودرو با رهبران این جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در دانشگاهها و در شهرهای مختلف، در کردستان شده بود و به درجه ای توانسته بود فضای هراس را ایجاد کند. از تعرض به زندگی و معیشت کارگران، از بریدن نان کارگران، از ندادن حقوق کارگران، دستگیری و شکنجه دانشجویان، کشتن های بسیار وحشیانه ای که فقط نسل ما در تاریخ جمهوری اسلامی آنرا تجربه کرده، سرکوب بیشتر زنان، محروم کردن بیشتر جوانان اتفاقاتی بود که در چند ماه اخیر شدت بیشتری پیدا کرده بود. چند ماه گذشته مردم با این رژیم درگیر بودند و حزب حکمتیست هم در این جدال در کنار مردم با رژیم درگیر بود و تک تک شرکت کنندگان در پلنوم بعنوان حزب از یک گوشه ای در این جدال دخیل بودند. از منجستر بگریید که فعالین حکمتیست تو دهن رژیم و کسانیکه آنرا حمایت میکردند زدند تا شهرهای ایران، دانشگاهها، شهرهای کردستان اینها عرصه هائی بود که حزب حکمتیست و رهبری آن در آن دخیل بود. به این معنی پلنوم در موقیعت بسیار پراتیکی قرار گرفته بود و باید به سوالات بسیار عملی که دست اندرکاران یک جنبش باید به آنها جواب دهند تا بتواند راه آینده و مسیر آتی را تعیین کنند میپرداخت. پلنوم موقعیت ویژه پیدا کرده بود به این لحاظ که حزب حکمتیست بعنوان یک حزب کمونیستی معترض، رادیکال، میلیتانت که امروز برای جامعه و چپ جامعه جواب است، شناخته شده. اینرا دیگر امروز نه فقط خود ما بلکه دیگر امروز بخشی از جامعه و بخش مهمی از چپ که در چند سال اخیر حضور داشت و توانست پرچم تحکیم وحدت را در جامعه به زیر بکشد و نشان دهد که افق راست افق مردم نیست و پرچم آزادیخواهی و برابری طلبی را به پرچم اعتراض دانشجوی و جوانان تبدیل کند. این پلنوم و این رهبری همان سوالاتی را در مقابل خود دارد که رهبر دانشجویی، رهبر کارگری، رهبر زنان در مقابل خود دارند. این موقعیت جدید

حزب حکمتیست را امروز دیگر رهبران کارگری، دانشجویی، زنان مستقل از اینکه خودشان را متعلق به چه گرایشی میدانند به روشنی میبینند و متوجه هستند که این اعتراض چپ و سوسیالیستی در جامعه به درجه زیادی به حزب حکمتیست گره خورده است. این واقعیتی بود که پلنوم به درجه زیادی متوجه آن بود.

پرتو: همانطور که شما گفتید حزب حکمتیست حزبی است که در صحنه سیاست نقش ایفا میکند، نفوذ اجتماعی وسیعی دارد، حزبی است که هر کسی خود را آزیخواه و برابری طلب بداند خودش را با آن نداعی میکند. مصافهائی که در مقابل این حزب قرار دارد کدامها هستند؟

اسد گلچینی: مهمترین مسئله عبور این جنبش، این صف آزادیخواهی و برابری طلبی، این لشکر عظیم از این دوره، از این کوره راههای بسیار پیچیده و بعضاً تاریک است. در عین حال پیدا کردن راه حل و جواب به مسائل و معضلاتی که جامعه با آن روبرو است تمام قد در مقابل حزب ما قرار دارد. امروز مسائل بسیار پیچیده ای در مقابل فعالین کمونیست، حکمتیست، چپ و رادیکال و هر کسی که میخواهد از این وضعیت نجات پیدا کند قرار گرفته. از طرفی جمهوری اسلامی که جوابی برای وضعیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مردم در ایران ندارد، از طرف دیگر کل راست و امریکا و غرب افق‌هایی را در مقابل مردم میگذارند، چگونگی عبور دادن مردم آزادیخواه و برابری طلب و چپ از این مسیر و به نتیجه رساندن سرنگونی جمهوری اسلامی با افق و آلترناتیو سوسیالیستی، ساختن صفی از کمونیستها که از هیچ جریانی دنباله روی نمیکند، مهمترین سوالی است که در مقابل حزب حکمتیست قرار دارد. این دقیقاً سوالی که در مقابل رهبران رادیکال و کمونیست جنبشهای اجتماعی قرار دارد، اینکه چگونه میشود جامعه را از بختک جمهوری اسلامی نجات داد.

پرتو: مهمترین رقیب حزب حکمتیست را در دنیای سیاست کدام جریان یا حزب است؟

اسد گلچینی: به نظر من مهمترین رقیب ما سیاست و افق انتظار است. فکر میکنم ما حکمتیستها بعنوان کمونیست‌هایی که هیچوقت قبول نداشتیم که باید منتظر افقها و استراتژی که دیگران برای جامعه طراحی میکنند شد، کمونیست‌هایی که هشدار دادیم که نباید به این افقها تمکین کرد و مرعوب این سیاستها شد، علیه امید بستن به سیاستهای امریکا، علیه مرعوب تلاشهای رژیم برای سرکوب و به عقب راندن مردم و کارگرانی که ماهها است حقوقشان را دریافت نکرده اند، ایستادیم. سیاست انتظار، سکوت سیاست و افقی بود که احزاب و جریانات دیگر در مقابل مردم قرار داده اند و حزب حکمتیست اساساً علیه این افق انتظار و سکون قیام کرد و خودش را در این موقعیت نگذاشت. به نظر من کماکان باید علیه این افق انتظار، انتظار اینکه دیگران کاری بکنند، انتظار معجزه ای از آسمان، انتظار ناجی دیگری و یا انتظار اینکه یکی از جریانات درون خود رژیم کاری بکنند و ایستاد و همانطور که گفتیم این مهمترین رقیب ما و مردمی است که میخواهند به آزادی و برابری برسند. حزب حکمتیست با متحد و متشکل کردن صف آزادیخواهی و چپی که در چند سال گذشته توانست به روشنی ابراز وجود کرده در مقابل این افق و این سیاست می ایستد و با اتکا به قدرت میلیونی مردم نه فقط رژیم را سرنگون کند بلکه جامعه ای آزاد و سوسیالیستی را برقرار کند.

پرتو: حزب حکمتیست همیشه گفته که مردم باید بین آلترناتیوها و احزاب مختلف انتخاب کنند. فکر میکنید امروز حزب حکمتیست چقدر شانس دارد توجه ها به طرفش جلب شود و چقدر قابل انتخاب است؟

اسد گلچینی: من این شانس را خیلی زیاد میبینم و بسیار امیدوار هستم. فکر میکنم هرچه امکان دسترسی ما به مردم

کوروش مدرسی.....

ما باید به سرعت برای آنها جواب پیدا کنیم.

۳ - رهبری حزب از یک نگاه استراتژیک

پرتو: موضوع دیگری که در اطلاعیه ی پایانی پلنوم به آن اشاره شده مسئله رهبری حزب از یک نگاه استراتژیک است. آیا این مسئله هم در نتیجه ی موقعیت جدید است که در مقابل حزب قرار گرفته است؟

کوروش مدرسی: این مسئله دو بعد اصلی دارد. بعد اول و پایه ای آن رهبری حزب در دراز مدت است. این واقعیت است که امروز بخشی از حزب ما در ایران قرار دارد. این بخش بزرگتر از بخش تبعیدی آن است. متوسط سن حزب ما در اپوزیسیون، شاید برعکس همه، دارد به سرعت پایین میاید. در حال حاضر متوسط سن حزب ما چیزی حدود ۳۰ سال است که با متوسط سن بخش تبعیدی آن خوانایی ندارد.

امروز وقتی راجع به رهبری حزب حرف میزنیم اتوماتیک آن بخش که در ایران قرار دارد بیرون می افتد. بالاخره رهبری شامل رهبری ارگانها، نهادها و شبکه های حزبی است. ما اگر سازمان خود را در ایران متمرکز نکنیم، اگر نیروی ما از داخل ایران نتواند در رهبری حزب نقش بازی کند این رابطه وکالتی و ایدئولوژیک می شود. ما دیگر نمی توانیم کنگره ای بگیریم که تشکیلات داخل ما به دلایل امنیتی در آن نماینده ندارد و یا رای خود را وکالتی به کس دیگری واگذار کرده است.

سوال این است که ۱۵ سال آینده رهبری حزب ما چگونه است؟ چه کسانی در این رهبری قرار دارند؟ از کجا می آیند؟ کسانی که در ایران هستند با چه مکانیسمی در رهبری حزب دخیل خواهند بود؟ چگونه با در نظر گرفتن مسائل امنیتی پروسه جذب این رهبران صورت خواهد گرفت؟ انتقال کل تجربه ای که امروز این رهبری

دارد به چه شکلی صورت خواهد گرفت؟ و مسائلی از این قبیل.

به نظر من رهبری امروز یکی از غنی ترین تجربیات کمونیستی دوران معاصر ایران را دارد.

پدیده ای که در آینده شکل میگیرد باید همه این خاصیت ها را هم داشته باشد. باید به چگونگی تحقق آن پروسه فکر کرد. نمی شود صبر کرد. اگر جمهوری تا شند سال آینده اسلامی سرنگون شود و ما به یک حزب علنی در ایران تبدیل نشویم، که اگر بشویم طبعاً بسیاری از این مسائل حل خواهند شد، چه؟ سرنوشت آینده کمونیسم را به قضا و قدر و اتفاقات می سپاریم؟ اگر این مبارزه طول کشید چه؟

این ها سوالات بسیار جدی اند. قبلاً در کنگره دوم این استعاره را به کار برده ام که اگر به همین منوال پیش برویم کم کم به دمپلی می مانیم که یک سرش در ایران و سر دیگرش در خارج کشور است. به تدریج سر در ایران بزرگتر می شوند و اگر این دو سر به سرعت با یک سیستم حساب شده و نه ایدئولوژیک و معاونتی و مشاورتی وصل نشود این دمپل از وسط خواهد شکست و ادامه کاری نخواهد داشت. پلنوم از این نقطه نظر متوجه شد که موقعیت کنونی ما در طولانی مدت ادامه کار نیست. و لذا باید برای آن راهی پیدا کرد. رهبری حزب ما به یک افق استراتژیک تری احتیاج دارد که در چند سال آینده بتواند روی این دره عظیمی که بین رهبری حزب در داخل و خارج بوجود آمده پل بزند، مفاهیم جدید سازمانی، تشکیلاتی و کارکردی را که نیاز داریم بوجود آورده و تعریف کند. ما در حال حاضر این مفاهیم را نداریم چرا که نه لنین با آن روبرو بود و نه منصور حکمت به آن شکل با آنها روبرو بوده است و نه هیچ کدام از ما این پدیده را با این ابعاد تجربه کرده ایم. آنچه که روشن است این است که نمی تواند به همین شکل وضع را ادامه داد. حزب ما وزنه قور در ایران دارد و حزب بزرگ تری است به معنی اخص کلمه شده است و باید برای مسائل پیش رو راه حل پیدا کند.

پرتو: بعد میان مدت یا کوتاه مدت

چيست؟ آیا استراتژی رهبری حزب در میان مدت متفاوت است و آیا طرح ویژه ای در این رابطه مد نظر است؟

کوروش مدرسی: در پلنوم روی این بعد هم صحبت کردیم. بعد میان مدت در امر رهبری حزب به موقعیت کنونی رهبری کنونی حزب مربوط میشود. چیزی که به آن میگوییم دفتر سیاسی، کمیته رهبری و کمیته مرکزی. مسئله این است که عملکرد این نهاد ها به دلایل مختلف به موقعیت یک نفر، یعنی من گره خورده است. جایگاه من در این حزب به نوعی غیر قابل جایگزین شده است. این مسئله حزب را به شدت آسیب پذیر کرده و اعتماد به نفس آن را پایین می آورد. برای اشخاص ممکن است هر اتفاقی بیافتد، برای منصور حکمت برای من و یا هر کس دیگری. وقتی حزب به یک نفر گره می خورد آن حزب آسیب پذیر می شود.

مسئله دیگر در مورد رهبری فعلی حزب این است که این گره خوردن به یک نفر باعث می شود بقیه شخصیت های حزب آن نقشی را که باید بازی کنند را بازی نکنند و یا خود را در آن موقعیت قرار ندهند. در نتیجه این هم به سهم خود حزب را آسیب پذیر تر می سازد. در این حالت حزب با مکانیسم فکر یک نفر انطباق پیدا می کند و شخصیت های دیگر حزب در سایه قرار می گیرند. در حالی که هر کدام از آنها می توانند نقش های بزرگی ایفا کنند. من معتقدم در رهبری این حزب کسان زیادی هستند که اگر بخواهند می توانند در این نقش ظاهر شوند. ما در یکی دو سال گذشته برای اینکه این امر را تسهیل کنیم مرتباً راجع به آن بحث کرده و تغییر آرایش داده ایم. امروز یک کمیته رهبری داریم که وزن زیادی از کارهای حزب را به عهده گرفته است. اما مشکل این است که اولاً کماکان اعضای رهبری این حزب به ندرت نقشی که میتوانند و باید ایفا کنند را ایفا میکنند و در ثانی همین هم بین من و کمیته رهبری حزب هم یک حالت دو مرکزی بوجود آورده است. این وضع نه تنها ضروری نیست بلکه برای حزب مضر است

و باعث می شود که حزب شکننده و رشد میان مدت آن خیلی آسیب پذیر شود.

در نتیجه من به پلنوم دهم اطلاع دادم که از کنگره سوم حزب نه کاندید دبیری کمیته مرکزی خواهم بود و نه کاندید رئیس دفتر سیاسی. آگاهانه راه را باز میگذارم تا رفقای دیگری جلو بیایند و این مسئولیت را به عهده گرفته و حزب را از این حالت یک نفره در بیاورند. ما در حال حاضر مشکل مان مطلقاً سازمانی نیست. مطابق اصول و طرح سازمانی، ما کمیته رهبری داریم و لیدر حزب هیچ حق ویژه ای ندارد. لیدر حزب، مثل دیگر اعضای کمیته رهبری یا دفتر سیاسی، دارای یک رای است و حق ویژه ای ندارد.

پرتو: به نظر شما این مسئله به لحاظ اعتماد و اتوریته روی صفوف پائین تر حزب تاثیر منفی نمی گذارد؟

کوروش مدرسی: من اینطور فکر نمی کنم. چرا که من نقشم را در حزب کم نخواهم کرد بلکه فونکسیونی که در آن عمل خواهد کرد تغییر می کند. این مسئله اجازه می دهد که تعداد دیگری از رفقا در این رودخانه شنا کنند و من مطمئنم که می توانند. این مصافی است که بهر حال رهبری جدید حزب دیر یا زود با آن روبرو خواهد شد و باید به آن پاسخ دهد. نباید از چیزی ترسید. ما از اول گفته ایم که حزب تعدد نظر و وحدت اراده هستیم. حزب تعدد نظر و وحدت اراده بسیار قوی تر از حزبی است که در آن فقط یک نفر حرف می زند و بقیه تایید می کنند.

۴ - مسائل استراتژیک مقابل حزب

پرتو: مصاف های دور آتی حزب حکمتیست یکی دیگر از مباحث پلنوم بود. قبلاً شما به مصاف های میان مدت و دراز مدت در رهبری حزب اشاره کردید. در یک نگاه استراتژیک، مصاف های پایدارتر، کدام ها هستند؟

کوروش مدرسی: پلنوم راجع به

ابعاد مختلف مسائلی که روبروی ما است صحبت کرد. بخشی از آن مسائل سازمانی و عملی بود که چنان که قبلا اشاره کردم در دوره اخیر برای ما مطرح شد و پلنوم

راجع به زوایای مختلف آنها بحث کرد. از جمله این مسائل، سازمان دهی حزبی در این دوره، کار علنی و مخفی، هدایت تشکیلات بعنوان یک تشکل یا حرکت علنی یا نیمه علنی در بطن ارتجاع سیاه اسلامی و ... اینها مسائل نسبتا جدیدی بودند که راجع به آنها صحبت شد.

مسائل پایدارتری هم هست که از گذشته مطرح بوده اند. ما در کنگره اول حزب سندی به نام "مصافهای حزب حکمیتست" را تصویب کردیم که در کنگره دوم حزب مجددا به تصویب رسید. این سند مسائل پایدارتر و اساسی تری را که حزب ما بعنوان یک حزب کمونیستی در این دوره با آنها روبروست، مورد اشاره قرار داده است. این همیشه مشغله ما بوده است که در جدالهای موجود و در مصافها و کشمکش هایی که روبروی ما هست بتوانیم درست عمل کرده و بر آنها فائق آییم. از جمله اینکه در وهله اول یک حزب باز سیاسی مدرن و بشدت منضبط را سازمان دهیم. بدون چنین مشخصاتی به ماشین تبلیغ و ترویجی تبدیل میشویم که موجودیت آن از خارج کشور و یا روی اینترنت است.

مسئله دیگر این است که کمونیسم امروز ایران علیرغم نفوذ علی العموم در طبقه کارگر، هنوز از یک نفوذ سازمانی، معنوی، رهبری کننده و متشکل کننده در درون طبقه کارگر بی بهره است. ما در همه پلنوم ها و کنگره ها یکی از دغدغه هایمان این بوده است. رفقای مختلف راجع به آن بحث کرده اند، با هم تبادل نظر کرده ایم، به مصاف ها و جبهه های اصلی که بتوان مسیر این نفوذ را باز کرد فکر کرده ایم. این مشغله ها در دوره های مختلف متفاوت بوده است. هیچ فرمول از پیش تعیین شده ای هم ندارد. با این وجود ما جهت ها و ابزارهای عمومی ای را از سنت مارکسیستی در اختیار داریم که باید به آن ها

توجه کنیم. تلاش چند سال اخیر ما این بوده که این راه باز شود و کمونیسم درون طبقه ی کارگر جایگاه واقعی خود را یافته و به محمل اتحاد، پیشرفت و مبارزه طبقه ی کارگر تبدیل شود. در رابطه با استراتژی پایدارتر حزب، یکی از بحث های مهم پلنوم بحث "افق استراتژیک حزب" بود که توسط رفیق مظفر محمدی ارائه شد. در این میبحث اهمیت داشتن تصویر، افق، و اهمیت دنباله روی نکردن، که هسته اساسی مارکسیسم است مطرح گردید. این مبنای لنینیسم و اساس آن چیزی است که ما از حکمت گرفته ایم. اینکه رهبری باید نقشه داشته باشد. یک رهبری که افق و تصویر روشنی دارد منتظر نمی ماند و دنباله رو اوضاع نمیشود. بلکه در تغییر نقشی فعال دارد. با حرافی، گفتن و انشاء نوشتن چیزی تغییر نمیکند. باید با یک رهبری با افق، روشن و با تصویری زمان بندی شده از فعالیت خود و معطوف به نیروهای اجتماعی را سازمان داد. بطوری که معلوم باشد هر تغییر و اتفاقی چه وقت و از کجا شروع میشود. در مقابل این تصویر یک افق پاسفیزی در چپ جود دارد که معلوم نیست چه چیزی، چه وقت و به چه وسیله ای متحقق می شود. در این میبحث بر سر افق مارکسیستی و پراتیسیسم انقلابی که جزو لاینجزای یک افق انقلابی است بحث های مفصلی صورت گرفت.

پرتو: شما به این اشاره کردید که کمونیسم باید به خواستگاه واقعی خود یعنی طبقه کارگر گره بخورد. مسئله ای که امروز بعنوان یک انتقاد از سوی جریاناتی مطرح است این است که مرکز جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی دانشگاه است و نه طبقه کارگر و نه مراکز صنعتی ایران. این در حالی است که جنبش های دیگر که در دوره های گذشته سر برآوردند، همچون دوم خرداد، پرچم داران شان اساسا در دانشگاه بودند. اما وقتی به چپ جامعه می رسیم این ایرادات گرفته می شود. نظر شما در این باره چیست؟

کوروش مدرسی: ببینید، در میان

چپ همیشه سنت فول گیری رایج بوده است. مثل داور جایی نشسته اند، منتظراند کسی کاری بکند و آنها کارت زرد یا قرمزشان را نشان بدهند. اینها هیچ تاثیری در دنیای پیرامون خود ندارند. اینها وقتی با یک سیاست معین مخالف اند به جای اینکه خیلی سر راست با مسئله درگیر شده و بحث کنند، بهانه می گیرند. حتی اگر به جای دانشجوی پای کارگر هم در میان باشد باز می گویند این ها بخش های عقب مانده کارگر است. یادمان هست که بخش مهمی از رفقای ما پایه فعالیت در میان طبقه کارگر در کردستان بودند. تا جایی که در دهه ۷۰-۶۰ شمسی هیچ کارگر کردی نبود که خودش را کمونیست و کومه له ای نداند. آنوقت این ایراد ها را به ما می گرفتند که اینها پرولتر صنعتی نیستند، اینها کارگر بخش های عقب مانده اند. حتی اگر پرولتر صنعتی را هم بیاورید، می شود یک تئوری پیدا کرد که پرولتر صنعتی تنهایی نمیتواند کاری بکند. به هر صورت این ها باید بدانند که با کسانی طرف بحث هستند که پای مهمترین تحرک کمونیستی در طبقه کارگر ایران در آن سالها بوده اند. در نتیجه اگر بخواهند بحثشان جدی گرفته شود باید جدی بحث کنند. این روش به نظر من این یک سیستم منفی است که متاسفانه برای عده ای به یک شغل تبدیل شده است. اینها همیشه در طول تاریخ هم وجود داشته اند. یک عده آدم منفی، بی افق، و غرغرو هستند.

واقعیت این است که یک نیروی آزادیخواه و برابری طلب و یا بطور کلی یک نیروی چپ در چارچوب تناسب قوای معینی به صحنه آمده است. نباید این واقعیت را رقیق کرد. اما این واقعیت محدود به دانشگاه نبوده و نیست. کارگری که هر روز برای دستمزدش در حال مبارزه است، زنی که برای حقوق خود مبارزه می کند و... به وسعت جامعه است. اتفاقی که در دانشگاه افتاده این است که این حرکت به درجه ای خود آگاه تر شده است. تا اندازه ای متشکل تر شده است. خود را با آرمان ها و افق های کمونیستی بیشتری تداعی می کند. خوب، این برای کمونیسم در جامعه ایران

دست آورد بزرگی است. منتها به طور واقعی در جامعه ای مانند جامعه اختناق زده ی ایران، این دانشگاه است که نقش گهواره به دنیا آمدن این جنبش ها را به این شکل ایفا میکند. در یک جامعه مختنق و استبداد زده، نه سندیکا هست، نه شورا هست، نه کلوب آزاد هست، نه احزاب می توانند وجود داشته باشند. بنابراین دانشگاه جایی است که سنتا این مجال را پیدا میکند که محمل بروز و بیرون زدن بینش های اجتماعی، سیاسی و طبقاتی باشد. به همین خاطر در چنین جوامعی لیبرالیسم هم از دانشگاه سر در میاورد و کمونیسم و سایر جنبشها هم به همین صورت. دانشگاه نقش دهانه آتشفشانی را دارد که هنوز مسدود نشده است.

مسئله دیگر همان گونه که شما در سولاتان طرح کردید این است که جنبش کمونیستی در این دوره چگونه میتواند درون طبقه ی کارگر نفوذ کرده و به آن خودآگاهی بخشد. چگونه می تواند همان نقشی را که در سایر محیط های فکری ایفا کرده در درون خود طبقه کارگر بازی کند. بحث بر سر رفتن دانشجویان به میان کارگران و رفتن شعار آزادیخواهی و برابری طلبی دانشجویان به میان کارگران، نیست. بحث بر سر این است که دانشجویان چون در دانشگاه هستند و آنجا در حال مبارزه اند نه در کارخانه، بدهکار کسی نیستند. این دانشجویان تحت هژمونی فکری یک جریان کمونیستی کار خود را پیش می برند و به کسی هم بدهکار نیستند. اینها دانشجویان کمونیست آن جامعه هستند که دانشگاه محل کار و مبارزه شان است. حال باید از موکلین خود گمارده کارگران عذر خواهی کنند که نرفتند با آنها پیوند بزنند؟ اینها تئوری هایی است که آگاهانه می خواهد این حرکت ها را متوقف کند. دانشجویان دارند کار خود را می کنند و به عنوان کمونیست کارشان همان است که دارند می کنند.

طیبا بین کمونیسمی که در دانشگاه است با کمونیسمی که درون کارخانه و طبقه کارگر است نه تنها امروز بلکه همیشه به اشکال



مختلف پیوند وجود داشته است. مسئله گره زدن این دو با هم نیست. بلکه دامن زدن به کمونیسم در درون خود طبقه کارگر و رسیدن به یک خودآگاهی سازمان یافته است. شبکه کارگران کمونیست، رهبران عملی، شبکه های رهبران سوسیالیست در درون طبقه کارگر کم نیستند اما ظهور سازمان یافته و خود آگاهانه آن کمتر قابل مشاهده است. یکی از دلایل این مسئله، محدودیت امکانات طبقه ی کارگر و تفاوت نوع فعالیت طبقه کارگر با فعالیت و مواضع دانشجویی است.

یک دلیل دیگر مربوط است به نقش بازی نکردن کمونیسم در آن جامعه. کمونیستی که فکر میکند اگر غم خور طبقه کارگر باشد و تصور کند که از این طریق کارگری میشود و می توان کارگر را متشکل کرد و از این راه کمونیسم را هر چه بیشتر کارگری کرد، کمونیستی که بیشتر از سر دلسوزی طبقه کارگر وارد می شود نه از سر سازماندهی، آگاه گری و متحد کردن آن، کمونیستی که کارگر را به یک صنف و خود را به یک سندیکالیست تنزل می دهد، کمونیستی که فکر می کند مسئله طبقه ی کارگر فقط اقتصادی است و سیاست به آن مربوط نیست و... شاید بتواند تا حدودی کارگر را حول یک سری خواست صنفی جمع کرده و یک مبارزه اقتصادی راه بیاندازد. اما قادر به تعمیق خود آگاهی طبقاتی و متشکل کردن طبقه ی کارگر در دنیای بیرون نیست. هیچگاه نبوده است.

مسئله صرفاً نوشتن مقاله، تحقیق و اظهار نظر و خبرنگاری در مورد محیط های کارگری نیست. مسئله سازمان دادن آن حرکتی است که حاصلش، خود آگاهی و تشکل کمونیستی درون طبقه کارگر است. حرکتی که در آن کمونیسم محمل اتحاد و لولای درونی طبقه کارگر باشد. منظور من کمونیسم به طور عام نیست، بلکه منظور کمونیسم تحزب یافته است. منطق زمانه در هر صورت تعدادی از فعالین و رهبران کارگری را بدون اینکه کسی چیزی به آنها گفته باشد کمونیست میکند. ولی شکل تحزب

یافته آن یکی از مصاف های است که پیشاروی کمونیسم ایران است. کل کمونیسم ایران در این زمینه ناتوان بوده و از نظر من حزب حکمتیست امروز به یمن موقعیتی که در جامعه ایران پیدا کرده به نسبت دیگران از موقعیت مناسب تری برای عبور از این پل و از این شکل برخوردار است. حزب، قاعدتا باید مسائل زیادی را در دستور بگذارد و باید تغییراتی را بوجود بیاورد و طرح ها و نقشه های مشخصی را پیش ببرد. ولی ممکن است از کل این پدیده یک برداشت اکونومیستی شود. اینکه بیشتر راجع به بربختی طبقه کارگر بنویسیم، بیشتر دل بسوزانیم، بیشتر اخبار پخش کنیم و... به نظر من آنهایی که این شیوه کار را به کار می بندند هیچ نفوذ مثبتی در طبقه کارگر پیدا نکرده اند.

بخشی از بحث پلنوم در مورد آن دروازه های بزرگی در حصار دور سنت تحزب در طبقه کارگر است که باید با توپ آنها را باز کرد، بود. برای اینکه بتوان در طبقه کارگر نفوذ کرد و آن دروازه ها را باز کرد به کار بینشی، سازمانی، سیاسی و جنبشی احتیاج است. این یک جدال است باید با چیزهایی در طبقه کارگر تداعی شد، باید به جنگ سنت هائی رفت، باید پوپولیسم و اکونومیسم را افشا کرد و این بر میگردد به سازمان دادن پراکتیک عملی و سازمان گرانه فعالین کمونیست در محیط های کارگری. ترکیب این کارها با هم میتواند آن جهش را بوجود بیاورد. این یکی از مصاف های تعیین کننده حزب حکمتیست است. ما از کنگره اول روی آن تاکید و به برداشت بشدت عقب مانده و اکونومیستی از این مصاف اشاره کرده ایم و سعی کرده ایم که درهای بزرگتری را به روی این جهت گیری باز کنیم.

۵ - اوضاع سیاسی ایران

پرتو: موضوع دیگری که در اطلاعیه ی پایانی پلنوم آمده است بحث توازن قوای جدید بین جمهوری اسلامی و مردم و مؤلفه های جدید در فضای سیاسی ایران است. لطفا در این باره توضیح

دهید.

کوروش مدرسی: این بحث را رحمان حسین زاده معرفی کرد. من برداشت خودم از این بحث را میگویم. ببینید اوضاع جامعه ایران عوض شده است. هر انسان آگاه و هر حزب سیاسی جدی ای به این واقعیت واقف است. میدانند که اوضاع تغییر کرده است و در این رابطه می تواند مولفه های مختلفی را بر شمارد. البته جریاناتی هم هستند که سرشان را کرده اند زیر لحاف و تا تغییر در دنیای بیرون را نبینند و به همان کارهای تا کنونی خود ادامه میدهند. این کار ما نیست.

به هر حال، این مؤلفه های جدید را میتوان آشکارا مشاهده کرد. رژیم حالت تعرضی تری به خود گرفته است، از میزان خوش بینی مردم نسبت به سرنگونی رژیم کم شده است، و امید آنها به اینکه جمهوری اسلامی به زودی می افتد به شدت کاهش پیدا کرده است. به نظر می رسد جمهوری اسلامی به لحاظ اقتصادی در موقعیت محکم تری به نسبت گذشته قرار دارد و به لحاظ بین المللی در موقعیت مطمئن تری است. یکی از جنبه های سیاست خارجی باراک اوباما و هیلری کلینتون مذاکره مستقیم با جمهوری اسلامی جهت حل و فصل مسائل موجود است. این فاکتورها موقعیت با ثبات تری در بازار جهانی سرمایه را در به جمهوری اسلامی وعده میدهد. کمک میکند که از وضعیت کنونی، که دنیای سرمایه داری همیشه آن را بی ثبات کرده، بیرون بیاید.

در پلنوم تبیین ها و نظرات مختلفی از این تغییر اوضاع ارائه شد. این نظرات مختلف تا کنون به سیاستهای متفاوت منجر نشده است. اما به هر حال تحلیل های گوناگونی از منطق تحولات جدید در پلنوم مطرح شد.

از نظر من، که یکی از نظرات مطرح است، اتفاقاتی که در جامعه ایران رخ داده است یک زلزله عمیق سیاسی است که صف بندی جامعه را عوض میکند و صحنه جدیدی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی را مقابل ما قرار داده و میدهد. این صحنه جدید فراز و

نشیب های خاص خودش را دارد. این تغییر صحنه در نتیجه شکست یکی از اصلی ترین جنبش های اجتماعی این دوره تاریخ ایران، جنبش ناسیونالیستی ایرانی بطور کلی و جنبش ناسیونالیسم عظمت طلب پر غرب بطور اخص، در مقابله با جمهوری اسلامی است. این جنبش در رابطه با جمهوری اسلامی با شکست سیاسی، ایندولوژیک، تاکتیکی و عملی مواجه شد و ما به ازاء این شکست باز شدن فضا برای سایر جنبش های موجود در جامعه است. باعث شد این بار صداهای دیگر، از جمله صدای جنبش ما، بیشتر شنیده شود.

فکر میکنم پدیده ی احمدی نژاد - سپاه پاسداران و خامنه ای، پدیده متفاوتی از جریانات قبلی در جمهوری اسلامی را نمایندگی میکند. این جریان با جریان رفسنجانی متفاوت است. این ائتلاف یا اتحاد یا هرچه که هست، تلاش میکند جمهوری اسلامی را به سمت متعارف شدن اقتصاد سرمایه داری سوق دهد. این پروسه و مسیر ممکن در مقابل جمهوری اسلامی است. اما اینکه این پروسه به نتیجه دلخواه اینها میرسد یا نه و تا چه حد عملی میشود به فاکتورهای زیادی بستگی دارد. اما در هر حال چرخ به گردش در آمده است و طی این مسیر آگاهانه در پیچ گرفته شده است.

ما، به عنوان کمونیست، اگر نتوانیم این واقعیت ها را دریابیم دچار اشتباه خواهیم شد و اتفاقات در حال وقوع، مثلا تعرض وسیع تر به معیشت طبقه کارگر، خصوصی سازی های از یک طرف و پاسیفیسم سیاسی بورژوازی و بخش های بالای خرده بورژوازی و غیره را نخواهیم دید.

در گفتگوهای قبلی گفتیم که متعارف شدن اقتصاد ایران به معنی بهتر شدن وضع مردم و طبقه کارگر نیست. این وضعیت مصاف ها و جنگهای جدیدی را در مقابل جامعه و طبقه کارگر قرار می دهد. این سیر پروسه به اعتبار کردن سنت ها و جنبش های سیاسی مختلف بورژوازی در

اسد گلچینی

بیشتر شود طبیعی است که این انتخاب آسان تر میشود. اما مولفه مهمتر حضور حزب در مرکز کشمکش است که مردم با رژیم دارند، است. حضور در اعتراض و تعرضی که مردم به رژیم میکنند، رهبری این اعتراض و تعرض مهمترین مولفه است. صرف تبلیغ کردن، آگاهگری، توصیف ناملایمات و مشکلات مردم هیچکدام از اینها مردم را به یک حزب، به قدرت و توانایی و الترناتیو آن امیدوار نمیکند و این امید را نمیدهد که به حزبی دسترسی پیدا کرده که میتواند آزادی و برابری و سوسیالیسم را در جامعه برقرار کند. بلکه دخیل بودن در مجادلات و کشمکلهایی است که مردم و بخصوص طبقه کارگر دارد. حزب ما باید بتواند به حزب طبقه خودش، به حزب اعتراض طبقه کارگر به کل موجودیت جامعه سرمایه داری، به حزب اعتراض زن به وضعیتهایش در جامعه، به حزب اعتراض جوانان تبدیل شویم. ما این قابلیت، این روشن بینی و قدرت را بخصوص در این چند سال گذشته در مقابل جامعه گذاشته ایم. یک بخش دیگر اینکار کماکان مانده و باز کار ما است که این حزب را بعنوان ابزار مبارزه هرچه بیشتر در دسترس مردم قرار دهیم. بخش دیگر کار این است که رهبران و فعالینی که در جنبش دانشجویی، در جنبش کارگری و زنان وجود دارند این انتخاب را بکنند. شانس این انتخاب از طرف رهبران و فعالین اجتماعی کم نیست. اگرما مسیری را که تا اینجا آمده ایم ادامه بدهیم بطوریکه رهبران و فعالینی که در این صف هستند ما را انتخاب کنند. من بسیار خوش بین هستم و فکرمیکنم حزب حکمتیست یکی از شناسهای بزرگ چپ برای قدرتمندتر کردن چپ در جامعه و گذاشتن افقی روشن در مقابل جامعه است.

پرتو: یکی دیگر از مسائلی که حزب حکمتیست با آن روبرو است مساله رشد حزب و نسل جدیدی است که به این حزب پیوسته، نسل

جدیدی که از تجربه متفاوتی می آید. جذب این نسل جدید چه در حزب و چه در رهبری یکی از مباحث پلنوم بود و شما فکر میکنید که موانع و پیچیدگی این مسئله چیست بویژه قبول آنها بعنوان رهبران چپ و کمونیست.

اسد گلچینی: وصل این دو نسل بهم، کمونیستهای که یک نسل آن ۳۰ سال پیش را بیاد دارند و نسل دیگر ۲۰ سال پیش بنیاد آمدند، فعالیت مشترکی که باید با هم داشته باشند، به عنوان هم سطح با هم کار کنند، فهمیدن همدیگر و داشتن فرهنگی کمونیستی و حزبی که انقلاب و قیام کمونیستی را سازمان بدهد، اصلا کار ساده و آسانی نیست. اولاً قبول این نسل قدیمی از طرف جوانان اصلا آسان نیست ولی حزب حکمتیست خوشبختانه این را فراهم کرده است، از لحاظ سنی و تجربه این تفاوتها واقعی است و نمیشود نادیده گرفت، اما از لحاظ مسائل مشترکی که داریم و پاسخی که کمونیسم ما توانسته به نیازمندیهای این نسل برای انقلاب بدهد، این دو نسل به هم وصل شده اند. در دینی سیاست خیلی ها آمدند و رفتند، خیلی از احزاب و جنبشها وجود دارند و تصادفی نیست که جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی پا میگردد، تصادفی نیست که شعار آزادی و برابری در دانشگاه بوسیله هزاران نفر بالا میرود و اتفاقی نیست که علیرغم سرکوب شدید و دستگیری رهبران، و فجایی که رژیم اسلامی سر زندانیان آورده است، این جنبش زنده است و قوی تر هم ادامه پیدا کرده. این ارتباطی است که این حزب و جنبش با هم پیدا کردند. در عین حال برای ما دلهره هم دارد که آیا میتوان به سوالات این نسل جواب داد؟ باید به این سوالات و نیازهای این نسل جواب بدهید، حزب حکمتیست توانسته این را جواب بدهد و صف بسیار وسیعی از این نسل و از آزادیخواهان و کمونیستهای آن جامعه که سوسیالیسم را به الترناتیو واقعی خود قبول کرده و آنرا بعنوان یک الترناتیو به جامعه هم معرفی میکند و این کار بعنوان رهبران این جنبش و رهبران این حزب

میکنید این رابطه همینطور مانده است و آیا اوضاع شش ماه گذشته روی موقعیت کردستان تاثیر گذاشته و به درجه ای اینبالانس را عوض کرده؟

اسد گلچینی: به نظرم موقعیت در همان چهارچوبی است که شما ترسیم کردید. رژیم در کردستان همیشه بی ریشه بوده است. هیچوقت نتوانسته ریشه ای داشته باشد. علیرغم اینکه جنبش های دیگری وجود دارند، طبقات و اقشار اجتماعی وجود دارند که خوب منافعشان با منافعی که رژیم دارد یکی است، مثل همه جای دیگر و مناطق دیگر، سرمایه داران هستند مرتجعین هستند، رژیم حضور دارد، ولی هیچوقت رژیم در اینجا هم مثل بقیه ایران نتوانسته است به هیچ مسائل مردم جواب بدهد و همیشه سرکوب، اسلحه و شکنجه و زندان سهم مردم بوده. از این لحاظ این موقعیت کماکان هست. در کردستان چپ تجزیه شده، راست بعنوان افق و راه حل ناسیونالیستی در جامعه به نظر من قوی تر شده، بدلیل اینکه احزاب و حاکمیت و دولت و تشکیلاتهایی دارند، در عراق دولت خود را دارد، و این مستقیماً تاثیر گذاشته. چپی که در کردستان بود تجزیه شد، کومه له ای که امروز وجود دارد سالها است با ناسیونالیسم سازش و مماشات کرده و اعتراض و انتقاد تندی هم به آنها نداشته باشند ممکن است بزرگ شده باشند. ولی الترناتیو سوسیالیستی و کمونیستی نیستند. سابقاً زمانیکه ما در حزب کمونیست ایران بودیم چپ در کردستان کومه له بود ولی سالهاست که شفافیت در دفاع از سوسیالیسم در دفاع از کارگر، و صراحت و دقتی که در شناساندن جنبش های دیگر، بویژه جنبش ناسیونالیستی و در تقابل با راه حل هایی که در برابر رژیم هست و در تقابل با ارتجاع محلی، اینها دیگر چپ و کمونیسم را نمایندگی نمیکند. امروز این حزب حکمتیست است که این چپ و کمونیسم را اساساً نمایندگی میکند، از لحاظ تشکیلاتی و نفوذ تشکیلاتی شاید

صورت میگیرد. یک مانع جدی این نسل در رهبری این است که اعتماد بنفس کافی ممکنه در رابطه با نسل قدیمی تر را نداشته باشد و وجود این حزب با رهبران قدیمی تر ممکن است این اعتماد بنفس را از آنها بگیرد. اما این مانع میتواند سریعاً رفع شود، به آن درجه ای که رهبری حزب در خارج بتواند به این سوالات مهمی که برای آنها و جامعه مطرح است، جواب بدهد این مانع کمرنگ تر میشود.

پرتو: ارزیابی شما از پلنوم مورد این سوال که نسل جدید نه فقط در حزب جذب بشه بلکه در رهبری هم نقش ایفا کند چیست؟ فکر میکنید که پلنوم و شرکت کنندگان چقدر آغوششان برای این باز بود، چقدر آماده بودند و تا چه حد در مقابل این مسئله چقدر گارد نداشتند؟

اسد گلچینی: به نظرم برای پلنوم قبول این مسئله خیلی ساده تر شده بود، نه به این عنوان که تعدادی مارکسیست آکادمیک آمده اند و در این حزب باید جا داشته باشند و در رهبریش باشند و ... بلکه دقیقاً بعنوان رهبران و دست اندرکاران و صف وسیعی از چپ در این جامعه که پرچمشان در زمین سفت تری فرو رفته و این به معنی دقیقتر قبول واقعیت بود که حزب و رهبری آن باید هر چه سریعتر به درک این واقعیت که چندان هم آسان نبود برسد. به درجه زیادی پلنوم توانست به این واقعیت و موجودیتی که حزب در داخل دارد واقف شده و به آن بپردازد.

پرتو: اجازه بدهید برویم سر مسائل کردستان، کردستان همیشه بعنوان یک بخشی از جامعه که تحزب سیاسی در آن معنی دارد و چپ در آن خیلی با هویت است و از این نظر روی وضعیت سیاسی در ایران تاثیر داشته، شناخته شده است. از زمانی که سرکوب انقلاب شروع شد، سنجر بندی که چپ در مقابل این تعرض در کردستان کرد همیشه کردستان را به مایه امیدی برای کل چپ در ایران تبدیل کرده بود. الان وضعیت را چطور میبینید و فکر

رحمان حسین زاده

در این دوره ۶ ماهه بعد از کنگره من فکر میکنم مهمترین مولفه جدید اوضاع سیاسی ایران، عروج جنبش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و به این اعتبار عروج جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در فضای سیاست ایران است. در نتیجه این پلنوم باید بر این واقعیت تمرکز کند.

اما عروج جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی به قول معروف رعد و برقی در آسمان بی ابر نبوده است. این واقعه مهم خود در بطن تغییر و تحولات سیاسی وسیعتر بازیگران فضای سیاسی ایران جلو آمده است.

بازیگران صحنه سیاست ایران عبارتند از خود جمهوری اسلامی و در مقابل آن مردم معترض و سرنگونی طلب، صف بندی راست و چپ و نقش آنها، نقش و تاثیر گذاری سیاستهای آمریکا و غرب در آرایش سیاسی ایران. فکر میکنم در این اشتراک نظر داشته باشیم که موقعیت تک تک این نیروها و جریانها حتی نسبت به ۶ ماه قبل تغییر کرده و سر جای قبلی خود نموده است. تغییراتی در تناسب قوای بین نیروهای بازیگر صحنه بوجود آمده است. به این معنا یک مولفه مهم نفس تغییر آرایش سیاسی فضای سیاسی ایران است. به جنبه های اصلی این تغییرات کوتاه اشاره میکنم.

ما قبلا گفتیم در کشمکش منطقه ای و در تقابل با سیاستهای آمریکا در خاورمیانه، جمهوری اسلامی موقعیت محکمتری پیدا کرده است. رژیم تلاش کرده و میکند این موقعیت را به فشار بیشتر علیه مردم ترجمه کند. تناسب قوای بین خود و مردم را به نفع خود تغییر دهد. به نظرم به این دلیل و دلایل دیگر که در اینجا اشاره میکنم، جمهوری اسلامی به درجه ای در این هدف موفق بوده است.

علاوه بردست بالا پیدا کردن جمهوری اسلامی در معادلات منطقه ای و بخشا تحت تاثیر آن جنبش معینی که با ۱۸ تیر ۱۳۷۸ شروع شد و در مقطعی مثل ۲۰ خرداد تا ۱۸ تیر چهارسال بعد تکرار شد و به درست به نام

جنبش سرنگونی از آن اسم بردیم، علیرغم ابعاد وسیع سرنگونی طلبی موجود، اما آن جنبش معین سرنگونی با مختصات ویژه ای که داشت کنار رفته است. علت آن هم به طور خلاصه اینها است.

الف - آن جنبش نتوانست افق و تصویر رهبری و سازمان موثر اجتماعی و هژمونیک به جامعه ارائه کند. نه راست جامعه و نه چپ جامعه این موقعیت رهبری کننده اجتماعی را پیدا نکردند. راست نتوانست چون :

- اولاً خود جمهوری اسلامی و احمدی نژاد پرچم ناسیونالیستی را از دست آن ربود. و به این معنا زیرپای ناسیونالیسم ایرانی را جارو کرد.

دوما : افق و تصویر اتکاء به آمریکا و غرب دخالت و فشار نظامی و اقتصادی و... شکست خورد. به این ترتیب بخش مهمی از جنبش سرنگونی متاثر از ناسیونالیسم پرو غربی و فدرالیستی و چپ های منتظر اتفاقات و انقلاب در پیچ بعدی به گل نشستند.

جریان چپ هم نتوانست موقعیت هژمونیک و رهبری کننده در جنبش سرنگونی به دست بیاورد. به این دلایل :

در آغاز جنبش سرنگونی ۱۳۷۸ چپ نقش مهم و عملی نداشت. آماده ترین جریان چپ برای به عهده گرفتن این موقعیت، کمونیسم کارگری بود که هنوز این موقعیت را نداشتیم. در اتفاقات بعدی از جمله ۲۰ خرداد تا ۱۸ تیر ۱۳۸۲ توانستیم نقش سیاسی ایفا کنیم و از همان زمان کمک کنیم به شکل گیری نطفه های سیاست و جنبش متمایز، اما موقعیت عملی و اجتماعی موثر نداشتیم. هنوز فاقد پلتفرم و نقشه خاصی برای آن بودیم. به دنبال شکست رسمی و کامل دوم خرداد حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت با نا آمادگی سیاسی و سازمانی و حتی سردرگمی ناشی از کشمکشهای درونی نتوانست این خلاء را پرکند. تازه بعد از جدایی و با گذشت ۶ سال از آغاز جنبش سرنگونی ما حکمیتستها توانستیم پلتفرمی به این جنبش ارائه کنیم و

منشور سرنگونی را ارائه کردیم که بسیار دیر بود. یک واقعیت دیگر ایندوره خود را نشان داد و آن هم این واقعیت، همانطور که انقلاب علی العموم و رنگین کمائی به جایی نمی رسد. جنبش سرنگونی علی العموم و از همه طیف به جایی نمی رسد. مسئله اینست یک جنبش و حزب اجتماعی و موثر و قدرتمند باید رهبری سرنگونی جمهوری اسلامی را به عهده بگیرد و بقیه را به دنبال خود بکشد.

خلاصه کنم آن جنبش موسوم به سرنگونی فروکش کرد، در حالی که تبعیض، استثمار، استبداد و ایضا اعتراض، تنفر و مبارزه علیه جمهوری اسلامی به قوت خود باقی است و ابعاد گسترده ای دارد. بر این زمینه و در این بطن است که جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی به عنوان پرچم اعتراض علیه تبعیض و ستم و استثمار، تنفر و اعتراض مردم را حول خواست آزادی و برابری نمایندگی میکند. در این فضا است که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب پرچم جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی را به عهده میگیرند. در مورد جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی عروج کرده این دوره به چند فاکتور اساسی باید توجه کرد.

۱- جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی فقط محدود به دانشجویان نیست. یک جنبش وسیعتر و گسترده در کانونهای مبارزه رادیکال جامعه ایران است. دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بخش پیشرو و خود آگاهتر و سازمانیافته تر این جنبش رادیکال هستند.

۲- اشتباه است که این جنبش را ادامه رادیکالتر جنبش سرنگونی و یا جناح میلیتانت آن جنبش نامید. این جنبش بنیاد متمایز و کلا متفاوتی دارد. ریشه در عمیقترین اعتراض انسان علیه ستم و استثمار و استبداد نظم سرمایه دارد. در واقع دست به ریشه برده است. جنبشی محدود به سرنگونی نیست. اتفاقا در تمایز با اهداف مبهم و محدود امثال جنبش ۱۸ تیرها شکل گرفته است. شما در مباحث دست اندرکارانش دقیق شوید، آنجا که دیده اند امثال جنبش

۱۸ تیر چپ را نمایندگی نمیکند، حرکتی دیگر و اعتراض عمیق تر و طبقاتی تر را شروع کرده اند. - این جنبش به روشنی علیه افق و انتظارات ناسیونالیستی و علیه ایده آلهای جریان راست است. - علیه جنگ و دخالت آمریکا است.

- علیه سیاست انتظار و دنباله روی از اتفاقات تحت نام "انقلاب" است.

- علیه جمهوری اسلامی است و میخواید سربه تن آن نباشد، اما افقش محدود به سرنگونی نیست.

- این جنبش ریشه ای ترین اعتراض کارگر و انسان تحت استثمار رانمایدگی میکند، چون اعتراض در جامعه ایران ریشه ای ترو ضد کاپیتالیستی تر است.

۳- علیرغم تغییر تناسب قوا به نفع جمهوری اسلامی، اما این رژیم نتوانسته است اعتراض رادیکال و جنبش آزادی و برابری را پس بزند. ما شاهد صف آرای قدرتمند جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در مقابل جمهوری اسلامی هستیم. پیشروی و آینده این جنبش در گرو حرکت اجتماعی تر و هدفمندتر و کارکرد درست رهبری این جریان است.

۴- و بالاخره حزب ما به عنوان یک نیروی چپ آگاه و روشن بین در هم تنیده با جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی بوده است. در تقویت این جنبش نقش ایفا کرده و از موقعیت مساعدی برای کمک به پیشرویهای آتی بهره مند است. این هم فاکتور بسیار تعیین کننده مبارزه سیاسی هدفمند و متشکل در جامعه است.

بر اساس این واقعیات ها نتیجه میگیریم : فضای سیاست ایران تغییر کرده است. در طول بحث به جنبه های مختلف آن اشاره کردم. اما تاکید من اینست که در این میان مولفه جدید اوضاع سیاسی ایران یعنی عروج جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی را باید به روشنی دید. منفعت جمهوری اسلامی و حتی راست در جامعه این است که موقعیت این جنبش را انکار کنند، تا بتوانند آسانتر محوش کنند و شکستش دهند.

پلنوم ما باید این واقعیت بزرگ را ببیند. این واقعیت پدیده بسیار مهم و

مظفر محمدی ...

در حال حاضر اولین تحول و پدیده ای که با آن روبرو هستیم موقعیت جدید حزب حکمتیست و رابطه اش با جامعه است که به سطح دیگری ارتقا یافته است. در این رابطه مسایل متعدد و خطیری از قبیل، مساله رهبری، انطباق فعالیت حزب با واقعیات جدید، تامین رهبری جنبشهای اعتراضی مردم، رهبری "نه" مردم به جمهوری اسلامی، مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر، وظایف انترناسیونالیستی حزب و سوال ها و مصاف های متعدد دیگری که پیش پای حزب حکمتیست قرار گرفته است.

اسناد "مصاف های حزب حکمتیست" مصوب کنگره های اول و دوم و "اصول و شیوه کار رهبری کمونیستی" را که افق استراتژیک و دورتر حزب را ترسیم میکنند، اگر در متن تحولات جدید و موقعیت کنونی حزب و جامعه قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که چقدر به آنها نزدیک شده یا هنوز دوریم.

حزب حکمتیست اکنون یک حزب کمونیستی و کارگری جدی و دخیل در تحولات جامعه و تنها حزب چپ اجتماعی کمونیست است. این یک حزب حاشیه ای، فرقه ای و یا حزب محافل مخفی و زیر زمینی نیست. یک جنبش کمونیستی علنی و خود آگاه حداقل در بخشی از جامعه است. بر این اساس حزب مصاف های جدیدی در مقابلش قرار گرفته است و سوالات جدیدی که باید پاسخ داشته باشند.

در این رابطه رهبری حزب معنی و جایگاه دیگری دارد. سازمان حزب از کمونیستهای منفرد و پراکنده به شخصیتها و کمیته های کمونیستی اجتماعی ارتقا و گسترش پیدا کرده است. رابطه حزب و جامعه و حزب و قدرت ابعاد اجتماعی و فراسازمانی یافته است، توقعات از حزب به سطح دیگری رسیده است... بر آوردن این توقع بدوا در گرو تغییر و تحول جدی در رهبری کنونی حزب و گسترش آن به رهبران کمونیست جامعه است. رهبرانی که هم اکنون در عمل و در محل، در جامعه و در متن جنبشهای اجتماعی سرنوشت کمونیسم و آزادی و برابری را رقم میزنند.

دخالست مستقیم این رهبران و انتقال بخش عمده رهبری حزب به آن ها، به رابطه حزب و جامعه و حزب و قدرت معنای واقعی و عملی می بخشد.

جامعه از يك حزب حاشیه ای و فرقه ای و غیر دخیل توقعی ندارد. کسی درب اینگونه احزاب را نمیزند. مهم نیست حزب حاشیه ای در مورد خودش چه میگوید. مساله این است که جامعه به اینگونه احزاب عطف توجه نمیکند.

در خاتمه میخوام بر عرصه ها و مصاف ها بی که افق استراتژیک حزب را تشکیل میدهند و بخشا در اسناد تا کنونی حزب آمده اند، مختصرا تاکید کنم و سوالات و مصافهای جدید را خاطر نشان سازم:

— با شکست جنبش اصلاحات و عروج جمهوری اسلامی به عنوان قدرت منطقه ای به دلیل شکست استراتژی امریکا و تبدیل رژیم اسلامی به نماینده و سخنگوی ناسیونالیسم ایرانی...، جبهه ناسیونالیسم و رفرمیسم اپوزیسیون جمهوری اسلامی در درون و بیرون آن، خلع سلاح شده، به استیصال کشانده شده و یا مرعوب گشته است. استراتژی انتظار شکست خورده است.

پرچم آزادی و برابری اکنون در دست کمونیسم و چپ در ایران است. این چپ و کمونیسم همچنین رفرم به معنای اصلاحات و بهبود در زندگی طبقه کارگر و حقوق زن و کودک و حرمت انسان و آزادی و سکولاریسم و ... را نمایندگی میکند. در تداوم، گسترش و اعتلای این جنبش، جنبش توده ای برای سرنوشتی آغاز میشود.

جنبشهای اجتماعی، کارگران، زنان، جوانان و اقشار محروم جامعه به شعار آزادی، برابری روی آورده و می آورند. جدال امروز در ایران بین بورژوازی و دولت از طرفی و طبقه کارگر و حزب سیاسی اش در راس جنبشهای اجتماعی، بر سر مضمون آزادی و برابری است. نیروهای بینابینی جایگاه خود را در این دو قطب تعیین میکنند. این شعار و پرچم باید به نقشه و راه حل پیروزمند در همه عرصه ها معنی شود.

سازماندهی، تحکیم و گسترش جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی

بویره در میان کارگران سوسیالیست و کمونیست صفوف طبقه کارگر و محیط های بزرگ کارگری، در صدر اولویت های حزب حکمتیست قرار گرفته است. سرنوشتی جمهوری اسلامی با یک انقلاب سازمان یافته و تحت پرچم کمونیستی و کارگری، آلترناتیو انتظار سرنوشتی از خارج، کودتا، استحاله، انقلاب مخملی، شلوغی و شورشهای کور... است.

حزب حکمتیست باید اعتبار و صلاحیت سیاسی و سازمانی برای رهبری یروسه سرنوشتی جمهوری اسلامی تحت پرچم کمونیسم کارگری را داشته باشد.

— حزب حکمتیست، رهبر عقیدتی، ایدئولوژیکی و یا تئوریک طبقه کارگر نیست. حزب محافل فلسفی نیست. حزب دخیل در مبارزه اقتصادی و مبارزه برای اصلاحات است و قابلیت سازماندهی کار علنی - توده ای را دارد. بدون ایجاد سلولهای قوی کمونیستی در کارخانه ها و مراکز بزرگ کارگری این قابلیت به انجام نمیرسد.

بهم بافتن رهبران سوسیالیست و کمونیست جنبش اعتراضی و اقتصادی کارگران، نقد اجتماعی گرایشات غیرکارگری، سازماندهی مجامع عمومی و شوراها کارگری به مثابه تشکل توده ای طبقه کارگر، سازماندهی یک اتحاد کارگری علیه بیکاری، راههای تضمین پیروزی طبقه کارگر در مبارزات اقتصادی و وارد شدن در جدالهای سیاسی حول حزب سیاسی خود است.

کارگر با احزاب کارگری، چه اصلاح طلب و چه انقلابی در جدال سیاسی شرکت میکند. کارگران بدون سازمانیابی حول حزب سیاسی خود از مبارزه اقتصادی یا فراتر نمیگذرانند.

حزب حکمتیست حزب کارگران سوسیالیست و گرایش در درون طبقه کارگراست که هم در تمام دقایق مبارزه و اعتراض طبقه حضور یافته و مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را سازمان میدهد و هم انتقاد بنیادی و جامعی در مقابل نظام سرمایه داری قراردادده و افق سراسری و فراگیر طبقه کارگر را در همه مراحل آن دنبال و نمایندگی میکند.

— تاریخ این دوره بیشتر از همیشه تاریخ مبارزه طبقاتی است،

جدالهای اساسی این دوره حول فشار بیشتر بر طبقه کارگر و برای کار ارزان می چرخد، تا حول جدالهای درونی طبقات جاکم. تاریخ کنونی دوره ای است که طبقه کارگر به نام خود حرف بزند و دنباله رو و نیروی ذخیره جدالها و احزاب و جنبشهای بورژوازی که طبقه کارگر را برای دنباله روی سازمان دهد، نیست. رقیب اصلی کنونی کمونیسم کارگری، ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی است که الان دیگر لباس چپ به تن ندارند و به آن نیاز ندارند.

کمونیسم کارگری - حکمتیست باید جواب مادی، نظری، تحلیلی، سیاسی و پراتیکی این دوره از مبارزه طبقاتی را در ابعاد جهانی و بویره برای انقلاب کارگری و کمونیستی در ایران بدهد.

— در غیاب احزاب کمونیستی کارگری که یک آلترناتیو طبقاتی را در برابر کل بورژوازی و طبقات حاکم قرار دهد، فعالیت کانونها، محافل و عناصر سوسیالیست در همه عرصه های فکری و سیاسی جامعه چه در داخل یک کشور و چه در سطح جهانی، تاثیرات پایدار نخواهند داشت و در جامعه بورژوازی هضم میشوند.

حزب حکمتیست همه فعالین، کانونها، محافل و عناصر سوسیالیست را در ایران به تحزب و پیوستن به حزب کمونیست کارگری حکمتیست و در سطح جهان و در همه کشورها به ایجاد احزاب کمونیستی کارگری فرا میخواند. و برای فراهم کردن ملزومات فکری، سیاسی و مادی و عملی این کار تلاش میکند.

— بخشی از افق استراتژیک احزاب در تبلیغات جاری و منعکس میشود. در سنت چپ، بین تبلیغ بر سر مبارزات جاری و اصلاحات و غیره با تبلیغ بر سر سوسیالیسم تناقضی وجود دارد. در این سنت گویا سوسیالیسم را باید آموزش داد نه تبلیغ کرد. حزب کارگری سوسیالیستی را از روی این میشود شناخت که چطور سوسیالیسم را تبلیغ و ترویج میکند. حزب حکمتیست در تبلیغاتش از انقلاب کارگری حرف میزند. مستقیما برای انقلاب کمونیستی فراخوان میدهد. فراخوان به انقلاب کمونیستی باید یک امر

کوروش مدرسی

رهبری اعتراض مردم به جمهوری اسلامی را از این که هست وسیعتر میکند. هر کس مولفه های این بی اعتباری را نبیند بازنده است. چشم انداز یک رویارویی جدید بین نیروهای مختلف جامعه قابل مشاهده است که طبقه ی کارگر و کمونیسم در مرکز آن قرار دارند. بطور خلاصه، در شرایط بسیار پیچیده و حساسی قرار گرفته ایم.

علاوه بر اینها در نتیجه همین پروسه موقعیت ناسیونالیسم کرد هم به عنوان یکی از نیروهای دخیل در کردستان ایران تغییر کرده و این فضای جامعه کردستان را تحت تاثیر قرار می دهد، پرونده مجاهدین کاملا در حال بسته شدن است و غیره اینها فاکتورهای مهمی هستند. رفا در پلنوم از زوایای مختلفی تبیین های خود را ارائه دادند که طبعا در نشریات ما و بخصوص در نشریه کمونیست منعکس شده و خواهد شد.

در هر صورت ما، در کنار تبیین های مختلف، باید نتیجه گیری های عملی، که مبنای سیاست عملی حزب است را، تا کنگره سوم، که در پائیز امسال برگزار میشود، روشن کنیم. باید به استقبال شرایط متفاوت و پیچیده ای که در حال شکل گیری است برویم.

۶ - سیاست اصولی در برخورد به جمع ها و گروه هایی که متمایل پیوستن به حزب هستند

پرتو: سوال دیگر مربوط است به مبانی یک سیاست اصولی و عمومی در برخورد به احزاب، گروه ها و محافلی که تمایل دارند به حزب حکمتیست بپیوندند. به ویژه هم اکنون که حزب اتحاد با کمونیسم کارگری بحث اتحاد با حزب حکمتیست را طرح کرده است. آیا این بحث در پلنوم مطرح شد؟ بطور کلی سیاست شما در این باره چیست؟

کوروش مدرسی: ببینید، موقعیت جدیدی که برای حزب حکمتیست به وجود آمده، باعث شده که توجه

مثبت تعدادی از گروهها، نیروها، محافل و احزاب چپ که خود را کمونیست می دانند به حزب ما جلب شود. این فقط در خارج کشور و در مورد حزب اتحاد کمونیسم کارگری نیست. در داخل ایران هم در جمع ها، یک گروه بندی هایی هستند که به تدریج در حال نزدیک شدن به ما هستند. چنین چشم اندازی هست که اینها به ما بپیوندند و یا در سازمان حزبی ما ادغام شوند.

سوالی که ما در این پلنوم، البته با وقت خیلی محدودی که باقی مانده بود توانستیم به آن برسیم و در مورد آن بحث کنیم این بود که بطور کلی سیاست ما در قبال چنین پدیده چه باید باشد؟ شاید ذکر یک مثال قضیه را روشن تر کند. اگر در آینده بطور مثال محفل بزرگی از حزب توده بخواهد به حزب ما ملحق شود، بگوید که برنامه و اصول سازمانی ما را قبول دارد، در این صورت آیا ما باید آنها را به همین سادگی بپذیریم؟ آیا در این صورت این کار شکل و شمایل حزب را تغییر نمی دهد؟ آیا خاصیت فعلی حزب را از آن نمی گیرد؟ مرز تعدد نظر کجاست؟ هر کس هر نظری داشت را به صرف اعلام قبول برنامه یا اساسنامه باید پذیرفت؟

مسئله این است که در چنین صورتی با این کار اتفاق دیگری می افتد، این گروه یا موجودیت جمعی رنگ دیگری به حزب می زنند که با بیان اساسنامه ای و آیین نامه ای قابل توضیح نیست. بی تردید شرط عضویت در حزب این است که متقاضی بگوید در چارچوب برنامه های حزب می خواهد با آن کار کند و اصول سازمانی مربوطه را رعایت میکند. ولی در این رابطه یک سری سوالات اساسی تری مطرح است که ما در پلنوم راجع به آنها صحبت کردیم.

اصلی که ما در مورد آن اتفاق نظر داشتیم این بود که هویت ما در مقابل جریانات دیگر، بعنوان مثال در مقابل حزب توده، حزب کمونیست کارگری، کومه له و غیره، و تمایز آنها با ما ناشی از بند های برنامه و اساسنامه نیست. همانطور که بلشویک ها و منشویک ها در حزب روسیه، هم

برنامه و اساسنامه ی یکسان داشتند و هم حتی بخش زیادی از اسنادشان یکی بود، با این وجود دارای هویتی متفاوت بودند. این تفاوت به لحاظ جنبشی قابل تعریف است. ما یک تاریخ و یک هویتی داریم. این هویت متفاوت منشا تصویر متفاوت اجتماعی، پراتیک، قدرت و موفقیتی است که نظر مثبت دیگران را جلب کرده است.

بدون توجه به این واقعیت هر وحدتی به این معنی است که تصویر اجتماعی از ما، هویت پایه ای ما و خود آگاهی ما به سیاست و خط و جنبشی که داریم رقیق میشود و از دست میرود. با هر اتحاد یا پیوستنی ما به مخرج مشترک هر دو جریان متمایل میشویم. اگر ده جمع یا سازمان و گروه به این ترتیب به ما بپیوندند چیزی از این حزب خاص باقی نمی ماند. فرضا اگر فردا بخشی از حزب دمکرات، به عنوان یک جمع، بخواهد به سازمان کردستان ما بپیوندند، میتوانیم این را قبول کنیم؟

پیوستن به صورت فردی فرق میکند. بعنوان یک جمع، شما یک هویت جمعی را حمل میکنید که دیگر معرفی است. رنگی خاصی را به این تشکیلات میزند. چیزی را رقیق و چیز دیگری را پررنگ میکند.

اگر امروز از کسی بپرسید که مشخصات حزب حکمتیست کدام است؟ یک سری مشخصات را برای شما بر می شمارد که اتفاقا زیاد به تفاوت برنامه و اساسنامه ما با مثلا حزب کمونیست کارگری یا کومه له مربوط نیست. تصویری اجتماعی- سیاسی و جنبشی را که از حزب گرفته است بیان میکند. حزب ما با چیزهایی تداعی شده است. خواهد گفت که این حزب در دعوای حزب کمونیست کارگری خط درست و کمونیستی را داشت، خواهد گفت مبنای کارش تحزب سیاسی است، این حزب علیه پوپولیسم چپ در قبال جنبش سرنگونی ایستاد، به همین دلیل در مورد هخا این حزب نظر متفاوتی از همه داشت. حزب حکمتیست مردم را از دنباله روی از ناسیونالیسم ترک نهی کرده و حرف متمایزی زده است. راجع به

الاحواز حرف متفاوتی زده است. راجع به لبنان حرف متفاوتی زده است. حزبی است پراتیک و زمینی و شعار نمی دهد. روی هوا حرف نمی زند. مسائل واقعی جنبش ها، حرکت مردم و طبقه کارگر را می بیند. دارد سعی میکند صاحب عرصه های مختلف اجتماعی شود و... بنابراین مجموعه اینها است که به این حزب یک هویت متمایز از بقیه جریانات و احزاب داده است.

سیاست ما تاکید بر همین جنبه هویتی جنبشی ما است. ما نمی خواهیم به خاطر هیچ جریان و هیچ حرکتی این هویت و این شناسنامه سیاسی و تشکیلاتی مان رقیق شود. موقعیت امروز ما محصول همین هویت متمایز و شناخته شده ما است.

یکی دیگر از ارکان هویت ما، تحزب سیاسی ما است. این مهمترین دلیل جدایی ما از حزب کمونیست کارگری بود. واقعیت این است که پروسه جدا شدن ما پروسه انشعاب نبود بلکه پروسه قیام علیه کودتای یک سنت دیگر بود. پروسه ساختن یک آلترناتیو و آنتی تز آنچه از در حزب کمونیست کارگری باقی ماند بود. همین ها چهره دیگری به ما داده است.

رابطه ما با حزب کمونیست کارگری و اختلاف ما فرقه ای و شخصی نیست. ما دو جریان نیستیم که به موازات هم شکل گرفته ایم. ما در مقابل آن جریان در نقد آن شکل گرفتیم. کسی که به آن سنت تعلق دارد در این حزب جا نمیگیرد. حتی اگر برنامه یک دنیای بهتر را هم قبول داشته باشد از همان فردای عضویت دچار تناقض میشود و ما هم با او دچار تناقض خواهیم شد. ما در حزب کمونیست کارگری در دفاع از یک سری ارزش ها جنگیدیم. از جمله برای اینکه اصول فعالیت سیاسی را باید رعایت کرد، اموال کسی را نمی شود مصادره کرد، انجمن ها و سازمان های غیر حزبی را نمی توان مالک شد، انتشار آثار مارکسیستی مثل داروی سرطان و پنبیسیلین حق طبع و ثبت ندارد و... ما برای همه اینها جنگ کرده ایم. حتما طرف مقابل ما هم، فکر کرده که حق با اوست. ←

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!



پرتو: با این توضیحات سیاست شما در مورد حزب اتحاد کمونیسم کارگری چیست؟

کوروش مدرسی: ببینید، بر سر راه هر عضوی از حزب اتحاد کمونیسم کارگری و یا هر کمونیست دیگری هیچ مانعی وجود ندارد که از حزب ما تقاضای عضویت کند. هر کدام از این رفقا میتوانند همین امروز این کار را انجام دهند. البته اگر ما را آن حزبی میدانند که باید در آن فعالیت کمونیستی کنند. برای افراد هیچ مانعی وجود ندارد که همین حالا تقاضای عضویت کنند. و راستش من نمی دانم چه چیزی در حال حاضر مانع است که کسی بیاید و بگوید من میخواهم عضو این حزب بشوم و برود کارش را بکند؟

وقتی مانع بوجود میاید که عده ای اصرار داشته باشند به طور جمعی و با یک هویت جمعی به پیوندند. آنوقت ما باید ارزیابی مان را از این هویت جمعی و سازگاری و ناسازگاری آن با سنت حزب حکمتیست را روشن کنیم.

آنوقت مسئله بر سر ارزیابی ما از حزب اتحاد کمونیسم کارگری با ما است. ارزیابی ما از حزب اتحاد روشن است. همزمان با تاسیس این حزب آن را اعلام کردیم و حزب اتحاد کمونیسم کارگری هم رسماً به آن پاسخ داد. پلنوم دهم ما مجدداً بر آن ارزیابی حزب تاکید کرد. هر کس که به ارزیابی ما و پاسخ آن حزب را نگاه کند متوجه میشود که این دو در حزبی نمی گنجند. پلنوم تاکید کرد که حزب اتحاد کمونیسم کارگری و فلسفه ای که بر مبنای آن تشکیل شده به لحاظ سنت با ما یکی نیست. سنت دیگری است که در همان ارزیابی توضیح داده شده است.

درست به دلیل همین تفاوت در فلسفه وجودی و جنبشی است که ما حق نداریم به آنها بگوییم چه کار بکنند، منحل شوند یا نشوند، بپیوندند یا نپیوندند... این در صلاحیت ما نیست که به حزب دیگری که فلسفه سازمانی و وجودی دیگری دارد چنین رهنمودهایی بدهیم. همانطور که به کومه له حق نداریم چنین رهنمود هائی بدهیم یا به حزب کمونیست کارگری یا به راه کارگر یا به

چریک فدایی. ما به هیچ کس که فلسفه سیاسی و سازمانی متفاوتی از ما دارد نمی توانیم بگوییم شما خودت را منحل کن یا دستجمعی کاری را بکن. تا وقتی کسی هست که آن فلسفه سازمانی را دارد خوب باید ادامه بدهد.

کاری که می توانیم بکنیم و حرفی که می توانیم بزنیم این است که فلسفه سازمانی حزب اتحاد کمونیست کارگری در درون حزب حکمتیست قابل ادغام نیست. در نتیجه ما سیاست پیوستن و اتحاد با حزب اتحاد کمونیسم کارگری را نداریم. نه پروژه ای برای اتحاد داریم و پیوستن و مستقیم و غیر مستقیم را داریم. همانطور که گفتیم هیچ "رهنمودی" برای آن حزب هم نداریم. آنها مثل هر حزب دیگری باید هر طور که خود صلاح میدانند عمل کنند.

اما ما با هم خط های خودمان حرف داریم. ما به کسانی که با ما هم خط هستند و در تمایز با بقیه احزاب، حزب ما را کمونیست و حکمتیست می دانند میخواهیم هر چه زودتر بیایند و در این حزب تقاضای عضویت کنند. این فراخوانی به هم خط های خودمان

است و نه به خط های دیگر و یا احزاب. در نتیجه راجع به حزب اتحاد کمونیسم کارگری از نظر ما هم مسئله پیوستن و هم اتحاد منتفی است. اینها پروژه ای ما نیست. خیلی از پرنسیپ ها و ارزش های پایه ای که حزب در این چند سال برایشان جنگیده است و الان به داده های این حزب تبدیل شده است، زیر سوال خواهد رفت. تاکید میکنم از هر کسی که خود را با ما هم خط می داند و خود را کمونیستی می داند که فکر می کند اینجا می تواند کار کند، فراخوان می دهیم که تقاضای عضویت بکند. طبعاً عضویت پروسه ای دارد. فرد تقاضا میکند، کمیته ای بررسی می کند و نهایتاً تقاضا را قبول یا رد می کند.

مظفر محمدی

معمول باشد و تاکتیک هم به عنوان تاکتیک سر جای خودش قرار بگیرد.

— سرنوشت جوامع امروز اساساً در مقیاس جهانی تعیین میشود. راه حل و استراتژی حزب باید خصلت جهانی داشته باشد. دوره کنونی مجموعه ای از مصاف ها ی فکری و سیاسی را در دستور قرار میدهد. باید به استقبال این جدال ها رفت. در مقابل تعرض بورژوازی به کمونیسم و مصافهای گوناگونی که سخنگویان اصلی بورژوازی جلو سوسیالیسم و کمونیسم کارگری قرار میدهند، باید صف و سدی بسته شود. تحقق این امر بدو در گرو يك جدال فکری و سیاسی دایمی علیه تعرض فکری بورژوازی به مارکسیسم و در دفاع از آن و علیه خرافات فاشیستی، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و مذهب و افشای پوشالی بودن

دمکراسی و دفاع از بشریت است. در این پروسه جهانی، کارگر بار دیگر به کمونیسم و تحزب کمونیستی دست میبرد. این دورنمایی است که کمونیسم کارگری در ایران و جهان دارد. با سپری شدن نزدیک به يك قرن مصادره و ملی کردن کمونیسم، این دوره به دوران مارکس و ایجاد انترناسیونال کارگری و کمونیستی و کمون پاریس شباهت دارد. حتی امکان در آوردن بخشهایی از اتحادیه های کارگری رادیکال از زیر پر و بال بورژوازی و سوسیال دمکراسی و کمونیسم اروپایی وجود دارد. ایجاد مرکزی بین المللی کارگری و کمونیستی در دستور قرار گرفته است.

ممکن است این بلند پروازی یا غیرواقعی و غیرعملی تلقی شود، اما از نظر من این يك جنبه مهم افق استراتژیک و دورنمای کار حزب حکمتیست است.

استراتژیک و با این دورنما سراغ طبقه کارگر بین المللی بروی و همبستگی کارگری بخواهی باید کار دیگری بکنی و طور دیگری حرف بزنی. امروزه وقتی برای دفاع از طبقه کارگر ایران و یا برای آزادی کارگران زندانی سراغ طبقه کارگر کشورهای دیگر گرفته میشود، معمولاً از اهمیت و ضرورت همبستگی بین المللی کارگری حرف به میان می آید نه از طبقه کارگر به عنوان يك طبقه هم سرنوشت جهانی در مقابل سرمایه داری جهانی شده. بحث از استثمار و کار مزدی و لغو آن و صحبت از حکومت کارگری نیست. از ضرورت ایجاد احزاب کمونیستی کارگری حرف زده نمیشود و از حیاتی بودن مرکزی بین المللی برای هدایت مبارزه طبقاتی کارگر علیه بورژوازی صحبتی به میان نمی آید. انگار بخشی از طبقه کارگر مثلاً در ایران به بخش دیگر در کشورهای دیگر به کمک و یا ترحم

نیاز پیدا کرده است، انگار همبستگی کارگری را باید گدایی کرد. این گونه کارهای به اصطلاح کمپینی در همه عرصه ها رایج است و دردی از طبقه کارگر و یا دیگر اقشار تحت ستم و سرکوب و استثمار هیچ کشوری درمان نمیکند. طبقه کارگر به مثابه طبقه ای جهانی، مثل نان شب به تشکیل احزاب کمونیستی کارگری در هر کشور و ایجاد مرکزی بین المللی کارگری و کمونیستی نیاز دارد.

اسد گلچینی

ضعیفتر است، و اینطور نیست که ما داریم حرف اول و آخر را میزنیم. ولی یک امید خیلی جدی و واقعی که در میان کمونیستها و چپ و در میان رهبران و فعالین جنبش های اجتماعی وجود دارد، حزب حکمتیست است. راه هائی که این حزب در مبارزه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی دارد، تصمیم و تعریف درستی که در مقابل ناسیونالیسم و زن ستیزی و ضد کارگری بودن این جنبش ها میکند نقطه قدرت این حزب است. و این آن صفتی است و تشکیلاتی است که هر چه بیشتر خودش را معرفی میکند. ابزارهای این مبارزه و در درجه اول حزب بعنوان کمیته هایی کمونیستی که رهبران و فعالین کمونیست که این ابزار را باید داشته باشند تا بتوانند فعالیت وزندگیشان را واقعا ادامه بدهند. همینطور بعنوان گارد آزادی و تشکیلاتی که باید مسلح باشد. سیاست در کردستان مانند همه جای دیگر مسلح است. اینجا همه مسلح هستند رژیم و احزاب اپوزیسیون مسلح اند. حکمتیستها هم که سابقه طولانی در این زمینه دارند اگر مسلح نباشند در مقابل رژیم و چه در مقابل جنبش و احزاب دیگر مطلقا نمیتواند تاب مقاومت بیاورد و از لحاظ استراتژی و تاکتیک هم مبارزه اش را پیش ببرد.

پرتو: موقعیتی که حزب حکمتیست خارج از کردستان پیدا

کرده چقدر روی موقعیت این حزب در کردستان تاثیر گذاشته و چه تسهیلاتی را فراهم کرده؟

اسد گلچینی: ببینید چند ماه قبل موقعی که رژیم در پی سرکوب دانشجویان در ۱۳ آذر بود، سپاه پاسداران اطلاعیه ای صادر کرد که دانشگاه و کردستان را باید سرکوب کرد. و خطاب به نیروهای دیگر گفته بود اگر این کار را نکنید خود مستقیما وارد خواهد شد. به نظر من موقعیت حزب در ایران تاثیر مستقیمی روی موقعیت ما در کردستان گذاشته و شاید کردستان اولین جواب ها همزمان با بالا رفتن پرچم های آزادی و برابری در دانشگاه را به این جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در دانشگاه داد. بلافاصله حمایت از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، بوسیله هزاران امضا در حمایت از این دانشجویان و برای آزادی آنها گرد آوری شد، شروع شد. در سخت ترین شرایطی که رژیم تلاش کرد خفقان و سرکوب را بیشتر کند، اعدام و شکنجه را بیشتر کند و اخبارش را برای ترساندن مردم پخش میکرد، مردم در شهرهای کردستان با حضورشان در تجمع های مختلف جواب میدادند. در تجمع ها در دفاع از کودکان در فستیوال آم برفی ها، اعتراض به کشتن ابراهیم لطف الهی زیر شکنجه، مراسم های ۸ مارس در شهر های مختلف این رابطه و تاثیرات را میشود دید. و میشود دید که این

جنبش چه تاثیراتی در کردستان دارد و نشان میدهد که چقدر میتواند بهم مرتبط باشند و چقدر بعنوان یک صف قوی و قدرتمند که باید بعنوان یک الترنا تویو در جامعه وجود داشته باشد به هم احتیاج دارند و حزب ما در مرکز این قدرت نمایی و اتحاد وجود داشته. کردستان به این لحاظ و بنا به همه سابقه ای که کمونیستها و چپ آنجا دارند و الان حزب حکمتیست دارد میتواند کماکان بعنوان یک سنگر مهم انقلاب آتی و قیام آتی در ایران قابل اتکا باشد و به نظر من هست.

پرتو: مصاف های جدی حزب و یا تشکیلات کردستان در کردستان دارد چیست فکر میکنید جدال جدی این حزب با کدام جریانات است؟

اسد گلچینی: به نظر من در کردستان هم به همان اندازه ایران، انتظار ماندن برای نجات بوسیله دیگران وجود دارد. بویژه در کردستان این انتظار بیشتر هم هست. چون احزاب و جنبش ناسیونالیستی سنتا وجود داشته که وسیع و بزرگ هستند و در هر تحولی توانسته اند خودشان را سوار بر آن کنند. جنبشی که هیچگاه ربطی به خواست های مردم و آزادیخواهی و برابری طلبی آنها نداشته و در هیچ دوره ای آزادیخواهی در ناسیه این احزاب و جریانات نبوده است. وجود ستم ملی همیشه یک امکانی را فراهم کرده که این جنبش و

احزابش زنده بمانند. راه حلشان هم برای رفع این ستم یا خودمختاری و یا فدرالیسم است و این هیچوقت راه حل آزادیخواهانه ای نبوده و هر کدام از اینها ستم ملی و شکاف ها را در اشکال دیگری ماندگار میکند. این یکی از مصاف های بسیار جدی است که برای سرنگونی رژیم و برای رسیدن به آزادیخواهی و برابری در برابر کمونیستها وجود دارد و این دقیقا ما را خیلی بیشتر متوجه این کرده و میکند که طبقه ما، طبقه کارگر و محرومان، زنان و جوانان به کدام راه حل آزادیخواهی و برابری طلبی باید برسند. این پرچمی است که حزب حکمتیست در برابر جامعه باید قرار بدهد. احزاب زیادی در حال حاضر وجود دارد، از حزب دمکرات تا پژاک و پ ک ک و امثالهم که هیچکدام راه حل جدی و قاطع برای سرنگونی رژیم اسلامی نیستند و در مقاطع مختلفی تاریخی اینها هر بار توانستند به دنباله رو و یا ضمیمه بخشهایی از رژیم و یا دنباله رو سیاست های آمریکا تبدیل شدند و مردم را در انتظار قرار دادند که مثلا آمریکا میاد و مردم را نجات میدهد، جدال با این افق انتظار و سکون که احزاب ناسیونالیست در کردستان دامن میزنند به نظر من از بزرگترین مصافی است که حکمتیستها در جامعه کردستان با آن روبرو هستند

رحمان حسین زاده

تعیین کننده ای برای پیشروی چپ و جنبش ما است. به نظرم دوره متفاوت و جدیدی در فضای سیاست ایران بوجود آمده که بسیاری از مختصات آن با فاکتورهای سیاسی یک دهه اخیر متفاوت است و در فرصت دیگر به جنبه های مختلف این تفاوت اوضاع باید پرداخت. در پرتو این وضعیت جدید پلنوم لازمست، آینده سیاسی ایران و نقش جریانات و جنبشها و خود ما را بررسی و تحلیل بررسی کند. به نظرم اتفاق

شورانگیز اینست که رابطه چپ و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی با جامعه محکمتر شده است. بر اساس این موقعیت جدید باید راه پیشروی جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی را ترسیم کرد. قدرتمند شدن اجتماعی، جنبشی و سازمانی آن را در جامعه ممکن کرد. همچنین رابطه حزب ما با جامعه و با مردم محکم شده است. سرها بیشتر به طرف ما چرخیده است. بر اساس این واقعیت باید بار دیگر نقشه مان را در جنبش اعتراضی مردم، در جنبش کارگری، در جنبش زنان، در

مبارزات دانشجویان، در هدایت اعتراض مردم علیه سرنگونی و در نبردهای اصلی مبارزه اجتماعی و طبقاتی مرور کنیم. مجموعه این مسائل روی میز رهبری منتخب این پلنوم است و ما موظف به جوابگویی به نیازهای ایندوره هستیم. ***

پرتو

نشریه حزب کمونیست
کارگری - حکمتیست هر هفته
دو شنبه ها منتشر می شود!

پرتو را بخوانید و به
دوستان خود معرفی کنید!

آزادی برابری حکومت کارگری

اطلاعیه پایانی

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری حکمتیست

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب حکمتیست در روزهای جمعه، شنبه، یکشنبه و دوشنبه ۲۱، ۲۲، ۲۳ و ۲۴ مارس ۲۰۰۸ (۲، ۳، ۴ و ۵ فروردین ۱۳۸۷) با شرکت اکثریت قریب به اتفاق اعضا و علی البدل های کمیته مرکزی برگزار شد.

پلنوم پس از سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم رسماً وارد دستور شد.

دستور جلسات پلنوم عبارت بودند از:

- گزارش،
- جمع بندی از فعالیت این دوره حزب،
- مصاف‌ها و مسیر آینده کار ما،
- اوضاع سیاسی ایران: مولفه های جدید
- رهبری حزب، یک نگاه استراتژیک
- افق و چشم انداز استراتژیک حزب
- کنگره ۳ حزب حکمتیست
- قرار و قطعنامه ها
- انتخابات

بعلاوه در حاشیه پلنوم سمینار کوتاهی در رابطه با مبانی یک سیاست اصولی و عمومی در برخورد به پیوستن احتمالی احزاب دیگر به حزب حکمتیست برگزار گردید.

در مبحث گزارش ابتدا کورش مدرسی گزارشی از فعالیتهای حزب از پلنوم ۹ تا کنون و موقعیت کنونی حزب را به پلنوم ارائه داد. دبیر کمیته مرکزی در این بخش به عرصه های مختلف فعالیت حزب پرداخت و نقش حزب حکمتیست در این دوره و کارکرد و تاثیر آن بر فضای سیاسی جامعه ایران را مورد بررسی قرار داد. در ادامه فاتح شیخ رئیس دفتر سیاسی حزب گزارشی در مورد کارکرد این دوره حزب و نقش مهم و مثبت آن و در تائید گزارش دبیر کمیته مرکزی تقدیم پلنوم کرد.

بدنبال، مسئولین عرصه های مختلف: دبیر اجرایی حزب، دبیران تشکیلات و تبلیغات، دبیران کمیته های کل کشور، تشکیلات خارج، کردستان و تلویزیون پرتو و نشریه کمونیست در تکمیل گزارش و طرح مسائل و کارکرد و نقش تشکیلات خود صحبت کردند.

در دستور بعدی، بهرام مدرسی دبیر کمیته کل کشور و محمود قزوینی عضو این کمیته به طور ویژه در مورد کارکرد تشکیلات ایران مادر این دوره و جمع بندی از فعالیت های حزب در داخل کشور و اقدامات در دستور این کمیته گزارشی تفصیلی تقدیم پلنوم کردند. سپس اسد گلچینی و صالح سرداری دبیر و معاون کمیته کردستان گزارش تفصیلی از کارکرد این دوره تشکیلات کردستان حزب، اقدامات تاکنونی، مصاف ها و موانع و راه مقابله به آنها را به اطلاع پلنوم رساندند.

اعضا کمیته مرکزی بحثهای بسیار عمیق و پرشوری در مورد موقعیت کمونیسم در جامعه ایران، پیشروی ها و چگونگی عروج کمونیسم و توده ای کردن حزب، تبدیل حزب به یک نیروی موثر و یک سازمان وسیع و توده ای، راه و نقشه متحد کردن طبقه کارگر، به میدان آوردن آن و عروج کمونیسم به عنوان یک نیروی توده ای و قدرتمند، کردند و از زوایای مختلف فعالیتهای حزب، در عرصه های مختلف، را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند.

در مبحث اوضاع سیاسی ایران، ابتدا رحمان حسین زاده به مولفه های اصلی در اوضاع سیاسی ایران و توازن قوای میان جمهوری اسلامی و مردم و عروج جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم ایران در این اوضاع پرداخت. بدنبال پلنوم به تفصیل بر جوانب مختلف و فاکتورهای اصلی و تعیین کننده در اوضاع سیاسی ایران انگشت گذاشت. پلنوم تاثیر عوامل جدید در اوضاع سیاسی ایران، شکست ناسیونالیسم پرو غرب و بازتاب آن بر توازن قوا میان مردم و جمهوری اسلامی و همچنین عروج جنبش آزادیخواهانه مردم ایران مورد بحث قرار داد. پلنوم در این بحث بعلاوه مولفه های اصلی تغییر توازن به نفع طبقه کارگر و مردم زحمتکش و ایجاد صنفی محکم و مصمم از کمونیستها را مورد بررسی قرار داد.

در بحث رهبری حزب، یک نگاه استراتژیک، کورش مدرسی به طور ویژه مسائلی که رهبری حزب در نتیجه رشد حزب در ایران با آن روبروست و راهکارهای شکل دادن به یک رهبری متناسب با موقعیت امروز حزب در میان مدت و طولانی مدت را مورد بحث قرار داد. در این بحث کورش مدرسی بر ضرورت تلاش برای تامین یک رهبری کمونیستی و آینده نگر و با نقشه، از پیش پا برداشتن موانع شکل گیری و عروج رهبران در میان نسل جوانی که در ایران به حزب پیوسته است تاکید کرد. حاضرین از زوایای مختلف بر مهمترین مسائل در این مبحث انگشت گذاشتند.

در مبحث افق و چشم انداز استراتژیک حزب و رهبری آن ابتدا مظفر محمدی نکاتی در مورد اهمیت نگاه رهبری حزب از دیدی استراتژیک به آینده خود و نقش و کارکرد آن، نقشه برای پیشروی و مهمترین مسائل و مصاف‌های فرا روی حزب ارائه داد و اعضای کمیته مرکزی به تفصیل جنبه های

مختلف این بحث را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند.

یکی دیگر از دستورات پلنوم بحث کنگره سوم حزب بود. در این بحث کورش مدرسی با توجه به فرا رسیدن موعد کنگره در پائیز ۲۰۰۸، نتیجه تصمیمات کمیته رهبری حزب در مورد کنگره را به اطلاع پلنوم رساند. بعد از بحث و بررسی در مورد کنگره و اتخاذ تصمیماتی از جانب پلنوم، دفتر سیاسی و کمیته رهبری مسئول پیشبرد پروسه های عملی و اجرای تصمیمات پلنوم شدند.

در سمینار کوتاهی در رابطه با میانی یک سیاست اصولی و عمومی در برخورد به پیوستن احتمالی احزاب دیگر به حزب حکمتیست برگزار گردید، ابتدا کورش مدرسی به موقعیت کنونی حزب، بزرگ شدن حزب و اهمیت روشن کردن موازین حزب در بر خورد به جریانات، محافل و گروههایی که بخواهند به حزب بپیوندند و همچنین مسئله پیشنهاد حزب اتحاد کمونیسم کارگری پرداخت. اعضا کمیته مرکزی به جوانب مختلف این بحث پرداخت.

در مبحث انتخابات، پلنوم ابتدا کورش مدرسی را به اتفاق آراء به عنوان دبیر کمیته مرکزی انتخاب کرد. بدنبال انتخابات دفتر سیاسی برگزار شد. اعضای دفتر سیاسی منتخب پلنوم دهم عبارتند از: آذر مدرسی، اسد گلچینی، امان کفا، بهرام مدرسی، حسین مرادیگی، خالد حاج محمدی، رحمان حسین زاده، صالح سرداری، عبدالله دارابی، فاتح شیخ، کورش مدرسی، محمود قزوینی و مظفر محمدی.

پلنوم کار خود را با سخنرانی اختتامیه کورش مدرسی به پایان برد. در این سخنرانی وی یک بار دیگر بر خطیر بودن اوضاع و بر جایگاه و نقشی که حزب حکمتیست در سیاست ایران توانسته و میتواند ایفا کند و جایگاه ویژه پلنوم دهم تاکید کرد.

نشست دفتر سیاسی پس از پلنوم برگزار شد. مبحث اصلی این نشست انتخابات بود و فاتح شیخ به اتفاق آراء به عنوان رئیس دفتر سیاسی، آذر مدرسی به اتفاق آراء به عنوان معاون رئیس دفتر سیاسی و خالد حاج محمدی به اتفاق آراء به عنوان معاون دبیر کمیته مرکزی انتخاب شدند. بدنبال علاوه بر کورش مدرسی چهار نفر از اعضا دفتر سیاسی برای کمیته رهبری انتخاب شدند که عبارتند از: خالد حاج محمدی، رحمان حسین زاده، عبدالله دارابی و مظفر محمدی.

پلنوم دهم حزب حکمتیست بعد از چهار روز بحث و جدل پرشور و بسیار ارزنده به کار خود پایان داد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۷ فروردین ۱۳۸۷ _ ۲۶ مارس ۲۰۰۸



به تلویزیون پرتو کمک مالی کنید!

تلویزیون پرتو تریبون زن، کارگر و جوان معترض، تریبون آزادیخواهی است.

کمکهای خود را میتوانید به شماره حساب زیر واریز کنید.

دارنده حساب: A.J شماره حساب: 60281719

کد بانکی: 205851 نام بانک: Barclays

آزادی برابری حکومت کارگری